

پاسخ

۷۴

پاسخ،
یک نشریه سوسیالیستی است
که نقد و بررسی خطوط سیاسی، گرایشات و
جنبش های اجتماعی و پرداختن به مسائل مهم
در سیاست را امر خود می داند

JULY/2009

m.fatahi@gmail.com

سردبیر: محمد فتاحی

محمد فتاحی

رحمان حسین زاده

چند فاکتور موثر در تولد چپ سبز

کدام انقلاب؟ ضد کدام انقلاب؟

ما مقصر خیانت رفسنجانی و موسوی به انقلاب شما نیستیم!

سعید کرامت

حککا و "انقلاب مردمی": اشتباه تحلیلی یا انتخاب سیاسی

نبض علی جوادی هم با نبض همان جنبش میزند

محمد فتاحی

حکمتیست های ضد انقلاب و پیشمرگان مسلمان انقلابی

رفقای "اتحادیه آزاد کارگران" نکنید!

قابل توجه نهادهای کارگری که در ادبیات و اطلاعیه های این مدت شان ضمن حمایت های صریح یا ضمنی از جنبش سبز پافشاری بر سازماندهی یک جنبش متفاوت کارگری را فراموش کرده اند.

یادداشتی کوتاه

طبقه کارگر جناح پیگیر دفاع از رای دیگران نیست!

تمام گرایشات ناسیونالیسم چپ و راست در یک جنبش واحد

اولین بار در تاریخ صد سال گذشته؛

یداله خسروی

کارگران و موقعیت حساس کنونی

داریوش همایون

برگ زرین تاریخ ایران

اطلاعیه حزب توده

مقابله با کودتای ارتجاع حاکم وظیفه مبرم جنبش کارگری در لحظه کنونی

مصطفی صابر

یادداشت هایی بر یک انقلاب

کیهان افرا

عمق آزادی خواهی سبز پوشان در مقابل سفارت رژیم در لندن!

شراره امیدوار

انقلاب، جنبش مدنی یا جنگ قدرت

محمد رضا نیکفر

جمهوری اسلامی و داستان "مرد پیر و دریا"

چند فاکتور موثر در تولد چپ سبز

محمد فتاحی

که رفسنجانی در مقابل احمدی نژاد شکست خورد همین فرمول کودتای انتخاباتی را قورت داد و همراه دول غرب سمپاتی خود به سرکار آمدن او را پنهان نکرد. علت این مسئله را در بحث دنباله روی امروز اینها از سبزه باز میکنم.

مردم از انتخابات استفاده کردند

از همان روزهای شروع کمپین های انتخاباتی داریوش همایون نوشت که نیروهای آگاه طبقه متوسط با طرح گفتن مطالبه محور بهترین تاکتیک را برای دخالت به نفع خود در انتخابات را اتخاذ کرده اند. در مورد استفاده از کمپین های انتخاباتی بقیه ناسیونالیست ها هم از حزب توده بگیر تا اکثریت و جبهه ملی و ... همه با حمایت از جبهه موسوی- کربی به استقبال استفاده از پروسه انتخاباتی رفتند. فرمول چپ سرگردان مبنی بر استفاده مردم از انتخابات در بهترین حالت چیزی جز همین نیروها و سنن سیاسی آنها در جامعه نیست. تفاوت اینجاست که عاشقان انقلاب توده ها به زور پرت و پلاگویی های پوپولیستی میخوانند صحنه سیاسی برای خود را میدانی تصویر کنند که در آن گردان های انقلابیون تفنگ به دست مشغول پیش فنگ پافنگ قبل از حرکت به سوی پیشروی اند. جدا از این خودفریبی که کاش در خلوت خودشان صورت گرفته و چپ را سطحی و پرت و پلاگو معرفی نکرده بود، اینهم فرمولی دیگر برای اظهار پشیمانی در تحریم انتخابات توسط این چپ عقیم است. جوانانی که دل به موسوی بسته بودند از روزهای قبل از انتخابات در تجمعات خود با گفتن "بای بای احمدی" خود را برای جشن و کارنوال ریاست جمهوری موسوی آماده میکردند. اگر موسوی پیروز شده بود، جمعیت میلیونی جشن پیروزی یک جناح رژیم اسلامی بر جناح دیگر گرفته بود. آنوقت از انقلاب مورد ادعای چپ مستاصل خبری نمی بود، مگر اینکه خود آن پیروزی را پیروزی انقلاب خود قلمداد کرده بودند.

بعلاوه مردمی که توسط کمپین های انتخاباتی به مراسم و نمایشات انتخاباتی دعوت شده بودند، با اتکا به کدامین تشکل و قدرت یک انقلاب یا یک جنبش انقلابی شکل داده اند؟ زمینه های شکل گیری این انقلاب چه هست؟ مطالبات پایه ای شکل گرفته بر محور آن کدام است؟ بگذریم از اینکه با کدامین مطالبه شکل گرفته است، این چه انقلاب و جنبش انقلابی است که در کنار شعار پوچ تقلب در سیستم سرتاپا تقلب یک تک مطالبه هر چند جزئی رادیکال بر پرچم خود ندارد؟ اگر این صف میلیونی به هدف سرنگونی و انقلاب به خیابان آمده است، چرا نمیرود تمام قدرت را بگیرند؟ اگر این جنبش حتی به هدف یک خراش بر جسته سیستم به خیابان آمده است، چرا در یک لحظه تمام اوین را تصرف و این پاستیل سلطنت های اسلامی و غیر اسلامی را به آتش خشم انقلابی خود نمی کشد و اسیران روز قبل خود را از زندان آزاد نمی کند؟

جناح معتدل تر این چپ میگویند این نه انقلاب که یک جنبش سرنگونی است. این چه جنبش

سرنگونی است که قدم به قدمش را طبق فرایشات رئیس یک جناح رژیمی برمیدارد که گویا قرار است سرنگون شود؟ این چه سرنگونی طلبی است که برای فراخوان یاران چپ سرنگونی طلبش مطلقا تره خرد نمی کند؟

بخشی از مردم، طبقه متوسطه درون مردم البته از انتخابات استفاده کرد تا نیروی میلیونی به دور جنبش خود جمع کند. این مردم البته بدون اینکه سرنگونی را در پیش بگیرد، جنبش ناسیونالیستی پروغرب خود را تقویت کردند. در این واقعه طبقه کارگر سودی نبرد. نه فقط این، بخشی از متحدین بالقوه اش را هم از دست داد. سازمان های چپی هم که قرار بود ظاهرا صف او را متحد کنند، طبقه کارگر را برای همراهی دست و پا بسته با ناسیونالیسم دعوت کردند. اینها قرار است بعد از نامیدی از انقلابیون طبقه متوسط باز هم به درون طبقه کارگر برگردند تا از صف او به نفع جنبش دیگران سرباز بی اجر و مزد بگیرند. طبقه کارگری که به این جنبش دل خوش کند و دنبال ایجاد صف مستقل و تشکل و سازمان خود نرود، کلاهی به وسعت تمام این جامعه بر سرش رفته است. تازه وقتی تشکل و سازمان مستقل خود را هم سازمان میدهد، نه برای رفتن پشت دیگران که برای فراخوان دیگران به پشت جنبش و مطالبات رهایی بخش خویش است.

"بحران آخر"

این هم از آن اصول دینی این چپ است که تا ابد برای شان قابل تکرار است. البته برای این چپ هر اصل و فرعی از دین که دنباله روی اینها از هر واقعه ای را تأمین کند، از همه مقتس تر است. فرمول بحران آخر امروز این نقش را دارد. قرار است این رژیم وارد پنجاهمین سال حکومتش بشود و این چپ مداوما سوره بحران آخر را به اطراف خود فوت کند. این چپ متوجه نیست منصور حکمت که این حکم درست در دوره خود را داد، برای آن دلایل سیاسی اقتصادی اجتماعی جهانی و منطقه ای ذکر کرد. امروز تمام آن شرایط و آن فاکتورها از هر نظر زیر و رو شده است. دورانی که هم رژیم اسلامی در دوره متفاوتی بود و هم سیاست دنیا و قطب بندی سیاسی دنیا متفاوت بود، امروز دیگر مربوط به گذشته است. بحران آخر این رژیم وقتی بود که توان اقتصادی اش متفاوت بود، بورژوازی غرب سرنگونی طلب بود، جنگ عراق و شکست آمریکا اتفاق نیفتاده بود، بلوک چین روسیه به قطب مقابل غرب تبدیل نشده بود، نمایندگی سیاسی بورژوازی بزرگ ایران نه فقط از نظر خودشان که از نظر غرب هم هنوز در درون اپوزیسیون بود، جناح های رژیم اسلامی نماینده اسلام سیاسی بر بعد جهانی بودند. صف بندی طبقاتی امروز در جامعه موجود نبود... چند سال قبل وقتی کورش مدرسی گفت این رژیم میخواهد جهتی برود تا از نظر خودش به رژیم متعارف بورژوازی تبدیل شود، آب در سوراخ این چپ رفت. برعکس ادعاهای دروغین این چپ کورش هیچ وقت نگفت که این رژیم متعارف میشود، گفت

مواضع بخشی از چپ هایی که در این دوره به جنبش سبز پیوستند برای ما حکمتیست ها غریب و تعجب آور نبود. بخش زیادی از چپ قبلا تمرین دنتاله روی از مردم معترض و در خیابان را در جریان تحرکات قومی در مناطق ایران در سالهای گذشته کرده بود. اعتماد به نفس بیشتر اینها امروز به دلیل کمیت جمعیت به خیابان آمده و جغرافیای این واقعه است. در تمام شهرهای آذری نشین کشور، مشابه همین جمعیت، شاید هم بیشتر، چند سال قبل به خیابان آمد که آنها هم دل خونی از اوضاع جامعه داشتند. این چپ آنروزها همراه تمام طیف توده و اکثریت آن قیام توده ای را هم همراهی کرده بود. با این حال به دلیل تفاوت در اوضاع سیاسی یک نگاه به نقاط گرهی که این چپ را یکبار دیگر همراه "انقلاب جاری" برد، لازم است:

کودتای انتخاباتی شد!

این فرمول اولی است که این چپ انتخاب کرده است تا ضمن تأیید و سمپاتی خود به همین نمایش انتخاباتی به عنوان مجمع تشخیص مصلحت انتخابات جنس اصلح بین گله کاندید ها را مهر تأیید بزند. ظاهرا اینها قرار بود انتخابات را تحریم کرده باشند. ظاهرا قرار بود مردم را از شرکت در انتخاب یک جانی از میان صف جنایتکاران امتحان پس داده دور کنند. تازه معلوم میشود اینها از ته دل تمایل به شرکت در انتخابات داشته اند، اما اصول اعتقادی اینها که برای شان بیشتر نقش آیه های قرآن نزد آخوند را بازی میکند، مانع شرکت علنی و اظهار تمایل رسمی شده بوده است. آخوند جماعت هم وقتی که بحث اصول و فروغ دین میرسد، از همه مسلمانان با اصول ترند، وقتی هم به عالم خود میروند هر چه بر دیگران حرام کرده بودند را بر خود حلال میکنند. برای این نوع از چپ اصول دینی همیشه فرمول رسمی و علنی است، عمل هم کار دیگری است که از ته دل و مخفی از چشم آن اصول روزانه به آن مشغول اند. نزد حزب توده و تا آنجا که بر کاغذ نوشته میشود، همیشه کارگران جهان باید متحد شوند، اما وقتی زمان عمل میرسد این حزب همیشه یک پای ثابت قربانی کردن صف مستقل کارگر در مقابل جنبش های سیاسی دیگران است. همه اینها در تطبیق اصول و فروغ دین با نیازهای جنبش های اجتماعی طبقات دارا استاد روزگارانند. کمونیسم بورژوایی به معنی تبدیل کمونیسم به ابزار مبارزه طبقات دیگر در مقابل طبقه کارگر ساهاست سنت غالب بر تحرکات این چپ است. بیچاره حزب توده در میان اینها فقط به لحاظ سن و سال و تجربه و درجه حفظ آبرو متفاوت است. این چپ در دوره انتخابات دوره قبل هم

تنها گذاشته است.

جنبش سرنگونی

یک مسئله دیگر این چپ که از لحاظ روحی برای امیدوار بودنش اصلاً بد نیست، ترسیم یک جنبش سرنگونی قلم به ذات است که گویا به خاطر نیاز این چپ به وجود لاجودش مصون از هرگونه تغییراتی در پروسه زمان و در طی تحولات سیاسی منطقه ای و جهانی است! از روی سنگ پرانی های مشترک اینها به حزب حکمتیست هم میشود سر و کله همه اینها را باز شناخت. اینها همانهایی اند که در دوره قبل قربانی افول و شکست جنبش سرنگونی شده و همراه کل راست دچار بحران و انشعاب و سرخوردگی و دپرسیون سیاسی شدند. حالا هم که جنبش شان پشت سبز سنگر عوض نمی کند، دسته جمعی ما را عامل ناتوانی های خود میدانند. این چپ به دلیل منافع سیاسی اش نمی خواهد ببیند که آن جنبش همان زمان عمرش را فدای افق آمریکایی خود کرد. اینها متوجه نیستند که سرکوب دوره گذشته نه فقط به دلیل وحشیگری احمدی نژاد که اساساً در سایه شکست افق آن جنبش ممکن شد. آن جنبش خشک شد و در غیبت آن اصدی نژاد کل دستاوردهای آن جنبش و کل جامعه را مورد تعرض قرار داد. آن جنبش در بی افقی و در نبود بدیلی سیاسی و منجمله در غیبت حمایت آمریکا ناامید شد و رفت. همان دوره اگر چپ بدیلی در جامعه شده بود بخشی از آن را نه تنها با خود میبرد، طبقه کارگر را هم وارد عرصه جنگ قدرت میکرد. آن زمان همین چپ از پذیرش منشور حکمتیست ها که میتوانست کل چپ سرنگونی طلب را به دور یک پلاتفرم گرد آورده و نیرویی برای نجات آن جنبش شود، سر باز زد. آنروز نیروی چپ میتوانست در مقابل شکست سنگری ببندد، که بی مسئولیتی نشان داد و آن فرصت تاریخی از دست کل چپ سرنگونی طلب رفت. امروز هم با همان تشخیص پرت نوع آن روزی متوجه نیست که نیروی آن جنبش دیگر سراغ افق جدیدی رفته است. متوجه نیست که امروز در بعد اجتماعی نیروی اصلی همان گرایش سیاسی قدرتش را پشت موسوی برده است. این همان گرایش و امیدی است که دوره رفسنجایی بیدار شد، دوره بعدی دل به خاتمی داد، دوره ای هم قرار بود آمریکا شرایط رفراندومش را برای تغییر در قانون اساسی جمهوری اسلامی تامین کند. آن حرکت زیر تأثیرات آمریکا و احزاب سیاسی پرو آمریکایی یک جنبش ناسیونالیستی بی کم و کسبت هوادار غرب را شکل داد. امروز همان امید و آرزو پشت موسوی و بدیل تغییر در سیستم بدون نیاز به سرنگونی رفته است. همان جنبش که در چنگ انداختن به نیرویی در خارج مرزهای ایران بی افق شده بود، حالا افق پیروزی را پشت سر جناحی در درون خود رژیم یافته است. چپ مستاصل به نفع سیاسی اش نیست تا به سرنگونی طلب نبودن جنبش سبز رضایت دهد. علت این عشق افلاطونی به آن جنبش منقرض شده سرنگونی در این است که بدون آن جنبش این چپ عقیم ناچار میشود آخرین امییش برای بسن چمدان هایش به خانه را تا ابد کنار بگذارد. این چپ میدانند در زمین واقعی اینها کاره هیچ جنبشی نیستند. مطلقاً هیچ. به همین دلیل میخوانند به دور از زحمت سز ماندگی مهمان سفره دیگران شوند. اما تاریخ نشان داده که سهم چنین نیروهای این الوقی در بهترین حالت هیچگاه بیش از بارکشی برای جنبش طبقات دیگر نیست. شمار قربانیان فداکاری کرده این چپ در صف دیگران و دستاوردهای هرگز نصیب نشده شان تاریخ مکرر این سنت است. فدایی در جریان قیام 57 جنگید و مکرر این سنت است. اما در خلا جنبش متفاوتی که او سازمان نداد، خدمت رایگانش تماماً به جیب جنبش امام و اسلام واریز شد. این همان کاری است که چپ ناسیونالیست امروز در کنار تمام ناسیونالیست های چپ و راست ایرانی در اپوزیسیون و پوزیسیون در آغاز تکرار آن است. تئوری ادامه جنبش سرنگونی دوره قبل قرار است راه این فداکاری ناسیونالیستی را هموار کند.

جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه ای، نمایندگی ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی به دست خود جمهوری اسلامی افتاد. از این تاریخ به بعد انتقادات ناسیونالیست های درون اپوزیسیون به عرصه فرهنگی محدود شد. سینه زنی های سلطنت طلبان برای جزایر سه گانه و خلیج فارس و آثار تاریخی پاسارگاد قبل از هر چیز نشان دور شدن اینها از جنگ در میدان سیاسی اپوزیسیون و خالی شدن پایه های انتقادات سیاسی آنها به رژیم اسلامی است.

ب: بورژوازی ناسیونالیست پرو غرب ایران در دوره سالهای گذشته از تاریخ تجربه گرفته و سرنگونی طلبی را عرصه ای برای به میدان آمدن کارگر و کمونیسم در جامعه و به خطر افتادن کل سیستم سرمایه داری در ایران میدانند. به همین دلیل اینها در اوج قدرت شان در سالهای گذشته مهمترین شعارشان رفراندم، رد کردن نیم کلاج جمهوری اسلامی و پرهیز از قیام و سرنگونی بود.

ج: ظهور یک جناح رژیم اسلامی به عنوان مدافع رابطه با غرب جایی برای رهبری ناسیونالیسم ایرانی در اپوزیسیون نگذاشته است. در تظاهرات های هزاران نفره این دوره سبزه ها در خارج کشور این فقط چپ ها نبودند که در صورت حضور علنی در درون تظاهرات ها تحویل پلیس داده می شدند، سلطنت طلبان هم مجاز به حضور علنی نبودند. به همین دلیل آنها رضایت دادند بدون علم و کمال شان در صف سبزه ها فقط شعارهای آنها را سر دهند. حل شدن سلطنت طلبان فقط یک تاکتیک روز نبود، اینها استراتژیکا تغییر از درون نظام را برگزیده اند. به لحاظ اقتصادی هم وضع حکومت اسلامی متفاوت از همیشه است. امروز قدرت اقتصادی چین به جایی رسیده که نیاز حاکمان ایران را می تواند برآورده کرده و آنها را از خطر ناشی از هرگونه فشار اقتصادی دور کند. صف بندی های طبقاتی در جامعه ایران هم تغییرات جدی کرده است. امروز در دل بحران اقتصادی هیچ جناحی از طبقه سرمایه دار سیاست اقتصادی متفاوتی از جناح های حکومتی ندارد. همه بر خصوصی سازی های بیشتر و کنار زدن بخش های کم سودآور تاکید میکنند. کل این اردو بر محور سیاست تحمیل بار بحران بر گرده طبقه کارگر متحد و هم دل اند. از این زاویه هیچ بخشی از آن هوادار به هم خوردن سیستم نیست. این یعنی یک اتحاد طبقاتی در مقابل طبقه کارگر در دل این بحران شکل گرفته است که حاضر به ایجاد شکاف در بین خود به نفع کارگر و مردم کم درآمد نیست. به همین خاطر در کمپین انتخاباتی حتی اسمی از طبقه کارگر برده نمی شد. در بعد فرهنگی هم ضمن اینکه طبقه سرمایه دار در دل بحران کنونی در کنار سود بالای ناشی از استثمار وحشیانه طبقه کارگر به محدودیت های فرهنگی تمکین کرده است، جناحی هم از خود رژیم پیدا شده که گشایش فرهنگی مد نظر او را نمایندگی میکند. طبقه متوسط که قبلاً ها برای راهی از هر دو مشکل اقتصادی و فرهنگی به راحتی پشت بنیل سرنگونی میرفت، امروز بدیلی در درون خود جناح های رژیم یافته است که هم تمایل این طبقه به رابطه با غرب را تأمین میکند، هم به لحاظ فرهنگی گشایش معینی را سرلوحه شعارهای خود کرده که به نیاز آن پاسخ میدهد. این امر هم صف بندی های طبقاتی جدیدی در جامعه شکل داده بطوری که طبقه کارگر را در اعتراض به کل سیستم از همیشه بیشتر

به نسبت آنچه که امروز هست متعارف تر میشود تا خود را با نیازهای سرمایه تطبیق دهد. آن روز هنوز فاکتورهای زیادی که امروز در اوضاع سیاسی دخیل اند موجود یا مشهود نبودند؛ گرایشات درون جناح ها، رابطه شان با دنیای بیرون، رابطه آنها با مردم، قطب بندی جدید دنیا، موقعیت منطقه ای این حکومت و... این یعنی برای این رژیم امکانات و زمینه های زیادی هست که بتواند به یک رژیم متعارف تری به نسبت قبل تبدیل شود؛ که همین حالا به نسبت زیادی هم شده است. نتیجتاً امروز دیگر از همیشه بیشتر سرنگونی در گرو قدرت و تحرک کارگر به عنوان یک طبقه است. اگر قبلاً ها نیروی وسیعی از طبقه متوسط عاشق و همراه سرنگونی بود، امروز از آن نیرو به ضرر طبقه کارگر و نفع طبقه سرمایه دار کم شده است. یک نتیجه این بحث تذکری به چپ سرنگونی طلب است که با هر تحرکی در جامعه با سر در لجن شیرجه نزود. اگر تا دیروز حضرت هخایی و الاحوازی و امام ترک پرستی میتوانست ظهور کند، امروز دیگر زمینه ظهور امامان سرنگونی خواه در جنبش ناسیونالیست پرو غرب خشک شده است. امروز بیش از همیشه بحران در جمهوری اسلامی در گرو قدرتمند شدن کمونیسم و جنبش کارگری به عنوان یک جنبش آلترناتیو در مقابل کل اردوی سرمایه و جناح های سبز و سیاه ناسیونال_اسلامی است.

دگرذیسی در رژیم اسلامی

فضای انتخابات رژیم اسلامی واقعیات دیگری را به همه ما نشان داد که این چپ نمی پذیرد. شاید هم در ذهنیت خود آنرا پذیرفته و علت عشق به جنبش سبز ریشه در همین تشخیص ماهیت واقعی این جنبش دارد. یک مسئله مهم کمپین ها و رقابت های انتخاباتی دو جناح ناسیونالیست جمهوری اسلامی چگونگی تنظیم رابطه با دنیای غرب بود؛ جناح هوادار اداره سیاسی اقتصادی جامعه به سبک چینی؛ استبداد سیاسی متکی بر نیروهای مسلحی که تقریباً کل اقتصاد مملکت را در اختیار گرفته اند؛ بلوکی که در صورت عادی نشدن رابطه غرب با آن، به حمایت بلوک شرق (چین- روسیه) متکی میشود. در مقابل، جناح ناسیونالیست پرو غرب که سطحی از گشایش سیاسی فرهنگی به نفع گسترش پایه های اجتماعی حکومت اسلامی را در برنامه دارد، به اضافه لیبرالیسم اقتصادی، از نوع مانیفست اکبر گنجی، و یا نوع تاجری اقتصاد، که در آن دست دولت از اقتصاد کوتاه میشود. تا زمانی که بوش در کاخ سفید بود، چنین تقسیم بندی هایی هنوز میدان شکل گیری نداشت. به میدان آمدن اوباما و سیاست صلح و اشتی او همانطور که ما گفته بودیم زمینه شکل گیری چنین جناحی را فراهم کرد. ناسیونالیسم پرو غرب که در دوره خاتمی پشت او رفته بود و در دوران جنبش سرنگونی به مخالفت آمریکا دخیل بسته بود، در این دوره رهبری خود را از اپوزیسیون بیرون جناح های جمهوری اسلامی به درون آن منتقل نمود. اهم این دلایل بدینگونه است:

الف: به دنبال شکست آمریکا در عراق و تبدیل

کدام انقلاب؟ ضد کدام انقلاب؟

(در حاشیه یانیه حزب کمونیست کارگری در مورد انقلاب)

رحمان حسین زاده

بیانیه حزب کمونیست کارگری به تاریخ سوم تیر 1388 ابتدا با این عنوان منتشر شد که "انقلاب با قدرت پیش می‌رود" سپس با هر محاسبه و مشاهده ای که داشتند، احتمالاً با بو بردن از سازش و عقب نشینی موسوی و افول "جنبش و انقلاب سبز" بی سروصدا این عنوان را به "رژیم اسلامی در محاصره انقلاب" تغییر دادند. صرفنظر از این معلق زدن سریع اپورتونیستی، اما "انقلاب" خمیر مایه این بیانیه و کل جنب و جوش و جست و خیز این دوره این جریان بوده است. تا آنجا که من تعقیب کرده ام، چه معماران و سازندگان "جنبش سبز" و چه در میان اپوزیسیون چپ و راست حامی بی چون و چرای "خیزش اعتراضی اخیر ایران" و چه بقیه پوپولیستهای هم صنف و رفیق نیمه راه حزب کمونیست کارگری کسی تا این حد پیش نرفته است که آن را "انقلاب" بنامد. صرفنظر از موضعگیری سیاسی موافق و یا مخالف تحریک اعتراضی وسیع اخیر تحت هژمونی جنبش سبز موسوی، ذوق زدگی کودکانه و بی مایگی سیاسی زیادی می‌خواهد که این پدیده را "انقلاب مردم" نامگذاری کنید. در فرصت دیگری به علت این مسئله می‌پردازم. اما بیا بید برای لحظه ای این ذوق زدگی کودکانه و این "انقلاب" حزب کمونیست کارگری را فرض بگیریم. بیا بید برای لحظه ای در این خود فریبی پوپولیستی آنها شریک شویم که گویا این رویداد مشابه انقلاب 57 است. لذا اولین سئوالی که در مقابلشان قرار داده میشود و آن هم نه از جانب من بلکه از جانب مارکسیست برجسته ای چون منصور حکمت این سئوال است. کدام انقلاب؟ منصور حکمت در مطلب تیز کارگران و انقلاب مینویسد:

"کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معنای بسیار متفاوتی بکار می‌برند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای بخود دیده است. تقریباً هر کس و هر جریانی که می‌خواهد وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف می‌زند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی برخورد نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است". (خط تاکیدها از من)

رهبری "بسیار انقلابی" حزب کمونیست کارگری اگر پیوستگی و اتکا به جنبش کمونیستی کارگران قطب نمای کارشان بود، اگر از سر نیازهای آن جنبش به خط مشی مارکسیستی نیاز پیدا میکردند، اگر نره ای کاریست در افزوده های فکری و سیاسی مارکسیست برجسته دوره معاصر، منصور حکمت، به درد جنبش شان می‌خورد، قاعدتاً نمی بایست این چنین شیفته از پیشی "انقلاب" به طور کلی

میبودند. حتی اگر از سر سطحی گری باور کرده اند، تحولی که افتاده عین "انقلاب" است، دقیقاً می بایست به کارگران و انقلاب منصور حکمت بر میگشتند و می پرسیدند کدام انقلاب؟ اما این مطلب و منصور حکمت و سئوال کدام انقلاب؟ مزاحم انقلاب امروزشان است؟ اینها اگر باورشان شده است این رویداد همطراز انقلاب 57 است، و اگر کمونیست کارگری باقی میمانند، می بایست این درس ارزنده و بنیهی برگرفته از دوره انقلاب 57 را به میان کارگران و مردم معترض می‌برند، که به افق و تصویر و سیاست و پراتیک جنبش و انقلاب همگانی تمکین نکنند. به کارگران و مردم میگفتند نه تنها در صف ارتجاع و اسلام و جنبش سبز ادغام نشوند، بلکه با صدای رسا به آن نه بگویند وصف متمایز خود را جدا کنند، جنبش از ادیوهای خود را پی ریزی و سروسامان دهند تا بار دیگر قریانی اهداف جنبشهای بورژوایی و ارتجاعی نشوند. رهبری عمیقاً پوپولیست حزب کمونیست کارگری نه از سر ناگاهی و به دلیل معرفی دقیقاً به دلیل منفعت جنبشی و سیاسی حی و حاضرشان قادر به ترسیم مرز بین انقلاب و انقلابیگری همگانی و پوپولیستی با انقلاب و انقلابیگری پرولتری و کمونیستی نیست. حقیقتاً آنچه را اتفاق افتاده است جنبش و انقلاب خود میدانند. می‌خواهند در رقابت با جناح سبز این جنبش جناح سرخ همان جنبش را تشکیل دهند. جنبش و انقلابشان است و در راستای آن به هیجان در آمده اند. تلویزیون 3-4 ساعته را 24 ساعته میکنند، اما هیچکس بید ندارد، دو سال قبل آنوقت که 13 آذر سرخ دانشجویان چپ و کمونیست اتفاق افتاد و جنبش دانشجویان از ادیوخواه و برابری طلب عروج کرد، یکساعت ویژه به برنامه تلویزیونشان اضافه کرده باشند یا هیجان خاصی به آنها دست داده باشد. دلشلی سیاسی و هدفمند است، آن یکی را جنبش خود نمی دانستند و این یکی تحریک سبز جاری، انقلابشان است.

ضد کدام انقلاب؟

لیدر همیشه در حال "انقلاب" و کاظم نیکخواه از رهبران کنونی حزب کمونیست کارگری فکر هایشان را رو هم ریخته اند، که قاطعانه ترین ادعا را علیه حکمتیستها صادر کنند. در دنیای پوپولیستی تقدس "انقلاب علی العموم" چیزی تندرتر از "ضد انقلاب تمام عیار نامیدن" و عبارت خرافی و مذهبی گونه "جغد انقلاب" علیه ما سراغ نداشته اند. کاظم نیکخواه "معصومانه" توضیح میدهد، نکنند حمل بر "مخت گویی و توهین" استنباط شود. نه دوست سابق، نگران نباش ما کمونیستهای روشن بین یاد گرفته ایم و با خونسردی می‌پذیریم که ما واقعاً در مواردی "ضد انقلاب هستیم". ضد بسیاری از انقلابات ارتجاعی و دروغین مرسوم در دنیای موجود هستیم. ما از پیش کسوتان آن نسل کمونیستی هستیم که "ضد انقلاب اسلامی" بوده و هستیم و به این لحاظ سی سال سران جمهوری اسلامی ما را "ضد انقلاب" نامیده اند. از آن نسل کمونیستی هستیم که ملی گرایی کرد سالها ما و منصور حکمت را "ضد انقلاب ملی و ضد انقلاب کرد" معرفی کرده است. ما آن رگه کمونیستی و حکمتیستی هستیم که ناسیونالیسم ایرانی ما را "ضد انقلاب ملی" خود میدانند. به نظر در همه این موارد سران جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی و کرد به درست ما را "ضد انقلاب" نامیده اند. واقعاً ما ضد انقلابان هستیم. باور کن ما آن نسل کمونیستی هستیم که این جمله منصور حکمت را بسیار جدی گرفته ایم که در مطلب کارگران و انقلاب نوشته است. "کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است". (خط تاکیدها از من)

دیر نوبت شمار رسیده است. بر این اساس آری، ما ضد

انقلاب مورد نظر شما یعنی "انقلاب سبزی هستیم" که تنها شغل شریفشان زیر لوای کمونیسم اینست به نام "انقلاب مردم" آن را قالب کنید. خوشبختانه در اینکار ناکام مانده اید، به غیر از خونتان، حتی پوپولیستهای قاعدتاً متحدان را هم نتوانسته اید به "انقلاب" نامیدن یک تحریک اعتراضی از قبل معماری شده توسط شاخه های مختلف ناراضیان ملی، مذهبی تا مغز استخوان مرتجع درون و بیرون نظام اسلامی قلع کنید. با صدای رسا گفته و می‌گوییم شما طرفدار این انقلاب و ماضد آن هستیم. در این روزهای طوفانی این در تاریخ هردیمان ثبت شده است. همانطور که مجاری طرفداران از "انقلاب هخایی و الاحوازی و ناسیونالیستهای ترک" و ضدیت ما با همین "انقلابات" در پرونده هر دو ثبت شده است. تحمل داشته باش کارگر و از ادیوهای قضایات خود را می‌کنند. و خطابه به حمید تقوایی یاد آوری این نکته لازم است که برای ما و دنیای بیرون فرقه شما این رویداد به عنوان "انقلاب" موضوعیتی ندارد تا "جغد انقلاب" ادعایان موضوعیتی داشته باشد. این را هم به حساب پرت و پلا گوییهای همیشگیان می‌گذاریم و از آن می‌گیریم. اما شما که باور دارید انقلاب در جریان است، شاید یادآوری این نکته بی فایده نباشد در انقلابی که فعلاً مقدرات آن را دیگران برایتان تعیین میکنند، بدون تردید نقش شما چیزی بیشتر از "بارکش انقلاب" نخواهد بود. جدل سیاسی و اختلاف سیاسی فعلاً به کنار به تجارب و عقبت چپ های معصومی که نقشی جز بارکش انقلاب دیگران را نداشته اند، کمی توجه کنید و خود را از این مخصصه نجات دهید.

من با این پاراگراف ابتدای مطلب کاظم نیکخواه بسیار موافقم که نوشته است "لینن زمانی جمله ای با این مضمون گفته بود که در جریان انقلاب، مردم در عرض یک ماه به اندازه بیست سال به آگاهی دست پیدا میکنند. باید به این گفته لینن این را هم اضافه کرد که احزاب و جریانات سیاسی نیز با همین سرعت پوست می‌برکنند و به چپ و یا راست می‌چرخند". من هم فکر می‌کنم حزب کمونیست کارگری از آن نمونه احزاب است که چند روز ره صد ساله پیمود و متأسفانه سر از پا ننشاخته و با سر به عق منجالبی پرت شد که مقدرات آن را موسوی و جنبش سبز ملیبیون و مذهبیون رانده شده از هرم قدرت جمهوری سیه اسلامی تا این لحظه تعیین میکنند. در مطلب هفته قبل نوشتیم "در این میان مواضع پوپولیستی حزب کمونیست کارگری و لینر آن از همه نخ نما تر است. چشم بسته قاطی این جنبش و به قول خودشان دنباله رو این "انقلاب" شده اند. گویا از درون می‌خواهند جنبش سبز را به جنبش سرخ تبدیل کنند. (نوهم کودکانه عوامفریبانه) مرز بین یک جنبش خود جوش که هنوز هژمونی و رهبری خاصی ندارد را با یک جنبش سبز ارتجاعی صاحب کاراکتر و مطالبه ارتجاعی و از قبل معماری شده رامخوش میکنند. به این اپورتونیسم و تناقض در موضع سیاسیشان جواب نمیدهند که چطور است روز انتخابات به میلیونها مردم میگفتند در انتخابات شرکت نکنید و درست روز بعد به هزاران هزار نفر از همان مردم که دنباله رو موسوی با شعار "ایبال" انتخابات" بر عکس می‌گویند، شرکت کنید. مبنای این اپورتونیسم سیاسی، پوپولیسم شناخته شده ایست که سرنگونی طلبی به هر قیمت کل فلسفه وجودی این جریان و هم "استراتژی و هم تاکتیک" آن را تشکیل داده است. در این راستا دنباله رو هر جنب و جوشی مستقل از کاراکتر و سیاست آن هستند. همین نگرش پوپولیستی و سرنگونی طلبی سطحی آنها را به شرکت در تحریک هخا و الاحواز و ناسیونالیستها آذری کشاند و با همین منطق امروز دنباله رو جنبش سبز موسوی و اولین قریانی چپ در جریان این تحول هستند." فراتر از جست و خیز پوپولیستی بی شباهت حزب کمونیست کارگری، تحولات دو هفته اخیر نشان داد "کمونیسم بورژوایی و پوپولیستی ایران" بار دیگر ظرفیت بالایی برای تبدیل کردن خود و طبقه کارگر به سیاهی لشکر جنبشهای بورژوایی و ارتجاعی دارد. این خطر بزرگی برای جنبش کارگری و کمونیستی ایران است. ابعاد این پدیده را باید بیشتر شناخت و راه اجتناب از آن را نشان داد. به سهم خود در آینده ای نزدیک به صورت سخنرانی و سمینار به این مسئله می‌پردازم.

برد و در این سال ها قرار داده است. این وجهه مشخصه هر نیروی ناسیونالیستی است که مخالف تقسیم بندی طبقاتی و سیاسی جنبشی در جامعه است، چون قرار نیست صف ملت و مردم منافع متفاوت و متناقضی داشته باشند. قرار است همه یک صف واحد و با منافع واحد معرفی شوند. مشکل اینها با تعریف حکمتیست ها به عنوان نیرویی که هر بار متحد جناحی از رژیم اسلامی است، از همین منفعت سیاسی در مخفی کردن هویت گرایشات و سنن مبارزاتی متفاوت طبقاتی در جامعه است. اینکه به اخلاقیات ما حمله میکنند و وجدان و شرافت ما را به نقد اخلاقی می کشند و از ما میخواهند که خجالت بکشیم و شرم کنیم که با مردم نیستیم، نه فقط از دردی بلکه تمرینی هم برای لاپوشانی این حقیقت ساده است که در این جامعه وجدان و اخلاقیات مهر طبقاتی بر خود دارند. منافع سیاسی هر جنبش و طبقه ای اخلاقیات معینی تولید میکند. آنچه که یک کمونیست شرم میداند، برای یک ناسیونالیست مایه افتخار است. کنار فاشیسم ترک و کرد و عرب قرار گرفتن یک شرم طبقاتی برای یک کمونیست و حکمتیست است، در حالیکه برای حککا یک افتخار سیاسی به شمار میرود. تز رنگین این کارشان مخالفت با رژیم با هر وسیله و از طریق تقویت هر نیروی سیاسی و هر جنبشی است.

ما توان لگام زدن به اسب اینها برای ممانعت از ورودشان به هیچ لجنی را نداریم. درس اخلاق شان هم کار مانیست. اصلا مسئله ما نیست سرنوشت اینها چه میشود. مامور تشخیص پرت بودن و نبودن شان هم نیستیم. اما تضمین می کنیم کارگر و کمونیست این جامعه تحت تاثیر هیجانات ناسیونالیستی اینها وارد جنبش سبز موسوی نشود. تضمین میکنیم به جز سلطنت طلبان و اکثریتی و توده ای و بقیه جناح های رنگارنگ ناسیونالیسم ایرانی در درون و بیرون نظام، هیچ کمونیستی دنبال پرچم ارتجاعی سبز اینها نرود. اینها به درست تشخیص داده اند که مشکل ما افعال در جنبش آنها نیست. یک امر ما که در آن سعی در ایفای نقش فعال هم داریم، افشای ماهیت و پرچم جنبش و قیام و انقلاب و کمونیسم و سوسیالیسم سبز اینهاست.

اولین تذکره به کادرهای دست به قلم حکمتیست این است که نباید وارد لجنی شد که اینها شده اند. نباید با فرهنگی به اینها جواب داد که فقط شایسته خودشان است. خطاب به ما به عنوان حزب این و آن، به عنوان همکار خامنه ای، به عنوان لمپن و شارلاتان نیاید کسی را به مقابله به مثل بکشاند. باید با حوصله توضیح داد علت این همه خشم انقلابی چیست. دقیقاً مانند روزهایی که ما را همکار سردار طلایی و حسین شریعتمداری تعریف کردند، ما باید برگردیم به اینها بگوییم اگر از نظر اینها ما هر چه باشیم، آنها فقط همان ناسیونالیست های پرو غرب هستند که فعلاً بنا به مصلحت زمان به زبان چپ و با استفاده از ترمینولوژی چپ اظهار نظر می کنند. استالین با همین ترمینولوژی یک ناسیونالیست تمام عیار بود. تمام رهبران ناسیونالیست اروپای شرقی هم به اسم کمونیست خون کارگر را در شیشه کردند. پدیده ناسیونالیستی اینها به اسم کمونیست یکی از صدها نمونه تاریخ است.

از نظر اینها تا دیروز حکمتیست ها هوادار جاریان بودند و قرار بود در مقابل انقلاب کمونیستی حزب کمونیست کارگری با او دولت نوع دوم خردادی سازمان دهند. امروز ناگهان حکمتیست ها بدون اجازه از جاریان و فقط به قصد دشمنی با انقلاب حککا هوادار خامنه ای و احمدی نژاد شده اند! انصافاً از اینهمه ذکاوت و عقل و شعور و بلوغ سیاسی باید آموخت.

روزی روزگاری در این حزب جریانات سیاسی هویت و گرایشات معینی را در جامعه نمایندگی میکردند. روزی روزگاری احزاب سیاسی در ایران در دسته بندیهای معین به عنوان زیر مجموعه جنبش های سیاسی جای میگرفتند. امروز در حزب کمونیست کارگری اسمی از گرایشات سیاسی و سنن مبارزاتی و طبقاتی در میان نیست. عیناً و دقیقاً مانند دستگاه سیاسی سازمان مجاهدین خلق، همه سنن سیاسی، گرایشات اجتماعی و طبقاتی در جامعه به دو جبهه رژیم و ضد رژیم تقسیم شده است. دیگر کسی ناسیونالیست و فاشیست و قوم پرست و لیبرال و محافظه کار و سوسیالیست و کمونیست و سندیالیست نیست. جای اینها را مردم و رژیم، با مردم یا در مقابل مردم، با رژیم یا در مقابل رژیم گرفته است!

همین نگاه ناسیونالیستی به جامعه اینها را کنار هر جانور سیاسی به حکم مخالفت با رژیم می

ما مقصر خیانت رفسنجانی و موسوی به انقلاب شما نیستیم!

پیرامون فحاشی های اخیر کادرها و مسئولین حزب کمونیست کارگری

محمد فتاحی

چرخ انقلاب یا جنبش با موج سبز نه زیر فشار افشاکاری های ما که زیر فشار جناح مقابل و کوتاه آمدن بخشی از رهبران پنجبر شد. محصول تناسب قوای بین جناح ها همین شد که شد. نه جنبش دوم خرداد را ما شکست دادیم نه موج سبز را ما ایزوله کردیم. هر دو جنبش اهداف معین و مشابهی داشتند که از نظر خودشان در درون نظام قابل تحقق است. مردم اما تا زمانی که آلترناتیو سیاسی مقبولى خارج از مرزهای نظام شکل نگرفته است، از سر استیصال و برای باز کردن روزنه ای هر چند کوچک دست به دامن جناح های رژیم هم می برند، همانگونه که دست به دامن ناسیونالیست های پرو غرب و ترک و کرد و عرب و بلوچ هم شدند و صف میلیونی و آرزوهای انسانی شان را پشت اهداف ضد انسانی آنها بردند.

حزب کمونیست کارگری هم اول بار نیست که موج انقلابی را تحریکات فاشیسم و ناسیونالیسم و هرگونه تحرک ضد رژیمی هر چند ارتجاعی تشکیل میدهند. سالهای گذشته مداوماً ما را از وقوع انقلاب کمونیستی و سال کمونیستی و شکوفه های کمونیستی شان با خبر کرده اند. و ما هم انصافاً اینها را همراه انقلاب شان بدرقه کرده ایم.

مورد اخیر اما کمی متفاوت است. این بار انقلاب اینها نه در تبریز که در تهران پانتهخت اتفاق افتاد. نتیجتاً این بار بدون اینکه کمیته انقلابی ترکی برای رهبری انقلاب شان سازمان دهند از همان روز اول یک ضرب رهبر انقلاب شدند. مریم نمازی در مصاحبه به زبان انگلیسی از حمید تقوایی می پرسد اگر موسوی رهبر این مردم نیست، پس رهبری دست کیست؟ آقای تقوایی بدون لحظه ای درنگ پاسخ میدهد که ایشان و حزب شان رهبر این انقلاب را در دست دارند!

امروز به ویژه با خیانت رفسنجانی به انقلاب شان، متوجه شده اند که نتیجه این انقلاب شان هم همانی شد که قبلی ها شدند. میدانند که ما با حوصله پنه سیاست ها و سنن و روش و متد و استراتژی ناسیونالیستی اینها را روی آب خواهیم انداخت و ماهیت انقلابات اینها و ریشه ارتجاع ناسیونالیسم پرو غرب در سنن سیاسی اینها را به عنوان یک تجربه به کمونیست ها معرفی خواهیم کرد.

با علم به این واقعیت دارند پیش دستی میکنند و با فرهنگ شایسته جنبش امروزشان ما را مورد خطاب قرار میدهند.

سخنرانی کورش مدرسی در لندن اوضاع سیاسی اخیر ایران

<http://www.youtube.com/watch?v=w7SvEwUmLQg&feature=related>

حککا و "انقلاب مردمی"؛

اشتباه تحلیلی یا انتخاب سیاسی

سعید کرامت

پیش درآمد

بنظر میرسد که رهبری حزب کمونیست کارگری (حککا) نقد حزب حکمتیست را به جنبش سبز موسوی را بخود گرفته و شکست آن جنبش را بطبع شکست خود قلمداد کرده نموده اند. به همین دلیل از نوشته هایشان چنین بر می آید که تلاش دارند نا راحتی حاصل از ناکامیهای در جریان این تحول را بر سر حزب حکمتیست خالی کنند. چندین مطلب توسط کارهای رهبری این حزب در این رابطه نوشته شده است که آخرین آنها توسط کاظم نیکخواه، عضو دفتر سیاسی آن حزب، میباشند. نویسنده در اشاره به نقد حزب حکمتیست از جنبش سبز موسوی، نوشته است "بهیچ وجه فکر نمیکردم که این جریان اینچنین سرعت به سوی تبدیل شدن به یک جریان ضد انقلابی تمام عیار حرکت کنند." وی در ادامه خطاب به اعضای حزب حکمتیست فراخوان داده است که به "سیاهی لشکر یک جنبش راست و ضد کمونیسم و ضدیت با انقلاب مردم تبدیل نشود. این یک هشدار جدی و صمیمانه به این دوستان است."

ممکن است پس از خواندن نوشته مورد بحث، تصویر یک آدم بی انصاف، اغراق گو، مغرض و بی نزاکت از نویسنده در ذهن خوانندگان متبادر شود. اما من معتقد هستم که کاظم نیکخواه صرف نظر از لحن نگارش و تسلط احساسات هیستریک بر نوشته اش بر یک حقیقت انگشت گذاشته است. این حقیقت بر محور مفهوم "انقلاب مردم" میچرخد. در این نوشته پس از اشاره به این به مفهوم انقلاب، نشان خواهم داد که تصویر رهبری حککا از توان خودشان چه عواقبی برایشان ببار آورده و چرا بعد از سالها جدل و مباحث سیاسی در حککا این جریان صف انقلاب و ضد انقلاب را قاطی کرده است. در پایان یک نوشته مهم منصور حکمت که انگار در رابطه با این بحث نوشته شده است را معرفی خواهم کرد.

مفهوم انقلاب مردمی

حزب کمونیست کارگری جنبش اعتراض به تقلب در انتخابات را "انقلاب مردم" ارزیابی کرد و از همه خواست برای به تحقق رساندن این انقلاب به خیابانها بریزند. استدلالش هم این است که چون مردم در ابعاد میلیونی در این اعتراضات شرکت کرده اند در نتیجه این یک انقلاب مردمی است. اما از نظر من این یک تعریف بورژوا لیبرالی از انقلاب است که نهایتا میتواند منجر به دست بست شدن قدرت بشود اما نخواهد توانست تغییری در شرایط زندگی مردم کارگر و مزد بگیر ببار آورد. ما در اواخر دهه ۱۹۸۰ در لهستان دیدیم که کارگران لهستان به رهبری لخوا لسا با اعتصاب و مبارزات کارگری پرچمدار اقتصاد بازار آزاد شدند، دولت را سرنگون و دست خود یک دولت ضدکارگری تر بر سر نوشت خود سوار کردند. آیا یک مارکسیست میتواند از چنین جنبشی که صدصد کارگری بود، حمایت کند؟ کاظم درست میگوید چنین انقلابی حزب حکمتیست را به هیجان در نمی آورد.

روشن است که حککا و حزب حکمتیست دو درک متفاوت از انقلاب دارند. از نظر اولی هر حرکتی که

توده ها در آن شرکت داشته باشند انقلاب است، نظیر همین جنبش ضد تقلب در انتخابات. اما دومی معتقد است که هر جنبشی شناسنامه ای دارد که نشانه میدهد آن جنبش انقلابی است یا غیر انقلابی. مشخصات این شناسنامه عبارتند از: رهبری، اهداف، و شعار های جنبش. بعنوان مثال جنبش سبز موسوی که از جانب حککا "جنبش انقلابی مردم" لقب گرفته است، رهبریش در دست میر حسین موسوی است؛ هدفش اعتراض به نتیجه انتخابات و شعارهایش "الله اکبر و رای من کو؟" میباشد. (قطعا شعار های مرگ بر خامنه ای و مرگ بر دیکتاتور هم اینجا و آنجا تکرار شده است اما بحث بر سر شعار های هژمونیک است نه متفرقه). این جنبش اگر پیروز بشود پیروزی یک جناح بر جناح دیگر رژیم است. اگر هم شکست بخورد شکست یک جناح در مقابل جناح دیگر است. بر مبنای این تحلیل حزب حکمتیست به فعالین کمونیست فراخوان داد که اگر با قواره فعلی درگیر این جدال شوند تبدیل به سیاهی لشکر جنبش های دیگر خواهند شد و از همه مهمتر ممکن است زیر دست و پای طرفین له شوند. رهبری حزب حکمتیست در این راستا تاکید کرد که اولویت کمونیسم امروز بایستی ساختن یک حزب وسیع، ایجاد تشکلهای فراگیر توده ای صنفی و اجتماعی و انسجام بخشیدن به صفوف چپ باشد. انقلابی از نظر حزب حکمتیست قابل دفاع است که نتیجه اش به جیب طبقه کارگر برود نه به جیب این جناح یا آن جناح بورژوازی. چنین موضع گیری ای - همانطور که کاظم نیکخواه نوشته است" از نگاه رهبری حککا ضد انقلابی است.

حککا تحولات سیاسی را به این شیوه میبیند زیرا این حزب از منظر ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی به وقایع سیاسی میگرد. از نظر این جریان، هر حرکتی صرف نظر از محتوای آن، در مخالفت با جمهوری اسلامی قابل دفاع است. این روند را به روشنی میتوان در جهتگیریهای این حزب یک به یک نشان داد. بعنوان مثال، حککا حمله نظامی آمریکا به ایران را فرصتی برای بقدرت رسیدن ارزیابی نمود؛ ساختن یک فیلم بر علیه اسلام توسط یکی از نمایندگان نژاد پرست هلندی، این حزب را به مداح او مبدل نمود. وقتی که هخما میخواست با هوپلما در تهران فرود بیاید، این حزب به مردم فراخوان داد که در سایه او به خیابان بیایند. وقتی که عده ای ناسیونالیست در تبریز شعارهای نژاد پرستانه سر دادند مجددا حککا اعلام کرد که "تلفه های انقلاب" در تبریز بسته شدند. امروز هم وقتی که موسوی قهر میکند ویا کروی امامه اش را به زمین می کوبد میگویند انقلاب توده ای در جریان است.

در جریان این روند جریانات سلطنت طلب و لیبرال پرو غرب در تمام تحولات بالا تحلیلی شبیه به تحلیل حککا از اتفاقات مورد اشاره داشته اند. این شیوه درک از انقلاب است که حککا و حزب حکمتیست را در دو کمپ متمایز قرار داده است. کاظم نیکخواه به موضوع درستی اشاره کرده است. حزب حکمتیست در صف مقابل هر انقلابی قرار دارد که توسط جناحهای از جمهوری اسلامی یا احزاب ناسیونالیستی و ارتجاعی سازمان داده شود. این است تمایز حزب حکمتیست با حککا.

ژنرال بی سرباز

علاوه بر این تمایز، حککا تصویری بسیار کودکان و اغراق آمیز از موقعیت خود دارد. بعنوان مثال حمید تقوایی در یکی از پلنومهای حزبی مدعی شده است

که "ما امروز خیلی قویتر از بلشویکها در آن دوره هستیم. ما ... میتوانیم قدرت را بگیریم و جامعه را آزاد کنیم. ما میتوانیم قدرت را بگیریم و نگاهداریم. میتوانیم حکومت شورا ها را سازمان بدهیم." ("حزب و قدرت دوگانه"، انترناسیونال. ۲۷۴). در پلنوم سی دو حزب قطعنامه صادر کرده اند و اعلام نموده اند که حزب لازم است بعنوان "دولت آلترناتیو" ظاهر شود.

بر اساس این ارزیابی در جریان جنبش سبز موسوی خود را رهبر انقلاب خواندند. به همین دلیل کلی کت شلوار و کراوات برای رهبری خریدند که از پشت تلویزیون انقلاب را رهبری کند. اما سوال این است که اگر ادعای حمید تقوایی راجع به قدرت و نفوذ حزبی درست است چرا رهبر خود را به یک جریان ارتجاعی اویزان میکنند؟ چه لزومی دارد حزبی با این "همه قدرت" که ادعایش را دارد، تنها زمان که کسی مثل هخا، با جریانات ناسیونالیسم قومی اینجا آنجا و یا موسوی عرض اندام میکند، فراخوان انقلاب و به خیابان امن به مردم بدهد؟ نمی شود با توسل به این "قدرت" در زمانی دیگر به شیوه ایی یک خود نمائی سیاسی نمود؟ تصرف قدرت سیاسی و "دولت آلترناتیو" پیشکش، چرا در جریان تحولات اخیر کسی یک صف ولو کوچک "آلترناتیو" مستقل از صف اسلام سبز را ندید؟ چرا کسی حرکتی سیاسی هرچند کوچک تحت رهبری حککا در ایران مشاهده ننموده است؟

آنچه حککا در مورد خودش ادعا میکند یک خود بزرگ بینی مالخولیاتی خود فریبانه است. ما دیدیم که در همین خارج از کشور "توده های انقلابی سبز" فعالین آن حزب را به صف تظاهرات خودشان راه نداند. در تورنتو، "توده های انقلابی" با شعار "یا حسین میر حسین" فعالین حککا را دنبال کرده بودند. خوشبختانه در گوشه انظرقت "توده های انقلابی" حامل پرچم شیر خورشید، که توده تحت حمایت پلیس بودند، بداد فعالین حککا رسیده بود و آنها را در لای پرچم شیر خورشید نشان پناه داده بودند. (در نتیجه این سناریو بعضی کارهای حککا در تورنتو پیشنهاد ائتلاف چپ با طرفداران پرچم شیر خورشید نشان کردند). این اتفاقات در کشور های دیگر هم به شیوه های گوناگون اتفاق افتاده بود.

غرض از بازگو کردن این واقعه این است که بگویم آن چه انقلابی است که حزب رهبری کنند اش به اندازه بلشویکها قدرت دارد اما "توده های انقلاب کننده"، آن حزب را به صف انقلاب راه نمیدهد؟ مگر امکان دارد "توده های انقلاب کننده" رهبر انقلاب را به صف خود راه ندهند؟ آن چه نوع انقلابی است که حمید تقوایی اعاد میکند که بعنوان یک مارکسیست - آنها از نوع کهنه مسلمانان (Ex-Moslem) - فراخوانش داده اما شعارش "الله اکبر" و "یا حسین میر حسین" است. نکند که رهبری حککا از "کهنه مسلمان" رویگردان شده اند و به "نو مسلمانی" رو آورده اند که این چنین در صف انقلابی که "فراخوانده اند" شعار اسلامی سر داده میشود؟ ادعای رهبری حککا در مورد توان آن حزب و واقعیات جامعه به این میماند که کسی ادعای فرماندهی لشکری را بکند، اما وقتی که قصد دارد وارد قرارگاه لشکر شود دژبان دم درب او را بعلت مخل نظم بون راه ندهد. قضیه بسیار پیچیده بنظر می رسد. خدای هیچ مسلمانی اعم از کهنه، نو و به بازار نیامده نمی تواند این معما را حل دهد.

بهر حال، حزب کمونیست کارگری در این کلاف سر درگم گیر کرده است. در جریان این "انقلاب" تحلیل

و فراخوانشان، نود شد و هوا رفت. از این بدتر، خود ادعای رهبری این "انقلاب" را داشتند. اما "توده های انقلابی" فعالین آن حزب را به صف خود راه نداد. این یک شکست تراژیک برای این رهبری حککا است. بی نزاکتی رهبری این حزب بر علیه حزب حکمتیت ناشی از این تراژدی است. حزب حکمتیت بجرم گفتن یک حقیقت تلخ که "این قطاری که شما سوار میشوید مسیرش انقلاب نیست"، این همه مورد حمله رهبری "با درایت" حککا قرار گرفته است. رهبری حککا اگر درک نیمه درستی از اوضاع میداشتند بایستی آن دسته از هم جنبشی های "انقلابیشان" که آنها را در صف خود راه ندادند، سر زنش میکردند. بایستی موسوی، کروی، و رفیجانی را بعلت "عدم قاطعیت" نقد می کردند نه کسی که گفته است "این جنبش، جنبش ما نیست". این "همه درایت" است رهبری حککا را و داشته است که فراخوان خنده آور هم بدهند.

فراخوان کمیک

رهبری حککا در عین تجربه کردن این تراژدی سیاسی، از رفتارهای کمیک دست بر نمی دارند. بعنوان مثال، کاظم نیکخواه، و سایر برادران کهنه مسلمانش، در نوشته هایشان، به اعضای حزب حکمتیت فراخوان داده اند که صف آن حزب را ترک کنند و به حککا بپیوندند. ضمن تشکر از "احساس مسئولیت صمیمانه" این دوستان، بایستی یاد آور شد که این فراخوان زیادی کمیک است. زیرا رفتار رهبری حککا شبیه رفتار چوپان دروغ گو شده است. هر جا عده ای بخاطر عروسی یا عزاداری جمع میشود، حککا جار میکشد "اهای توده ها جمع شده اند انقلاب بکنند". اما وقتی کمی میگرد متوجه میشوند نه بابا از این خبر ها نیست. این واقعه "انقلاب آمد، انقلاب آمد"، در چند سال اخیر سه بار، در جریان تبلیغات هخا، "انقلاب تبریز" و انقلاب سبز موسوی تکرار شده است. این تحولات در عوض ساختن یک شخصیت با درایت سیاسی از رهبری حککا، کاراکتر سیاسی رهبری آن حزب را بصورت شخصیت چوپان دروغ گو در ذهن جامعه ندای میکند. در نتیجه، بایستی به دوستان فراخوان دهنده یاد آور شد، که اعضای حزب حکمتیت علاقه ای به سر گرم کردن خود با بازی چوپان دروغ گو ندارند. بهتر است بجای چنین فراخوانهای خنده آوری مشغول بازی کودکانه در رویاهای خود باشند.

موخره

به نظر من شیوه تحلیل حککا در مورد تحولات سیاسی را الزاما نمیتوان با سطحی نگری، بی درایتی ویا کند ذهنی رهبری این جریان توضیح داد؛ حککا مرتکب اشتباه یا انحراف ناخود آگاه و یا رویزونیسم نشده است، بلکه دارد انتخاب سیاسی میکند. این حزب هر چند لفاظی چپ دارد اما در عمل در کمپ دیگری قرار گرفته است. این حزب از گذشته خودش گسست کرده است. روند این گسست از سال ۲۰۰۴ بی انبساط روشن است. تا قبل از آن زمان، اکثریت رهبری حککا در زمان حیات منصور حکمت از شیوه برخورد یک حزب کمونیستی به "قیام مردمی" مطلع بوده اند. اما اکنون آن شیوه نگرش را کنار گذاشته اند. بعنوان مثال در سال ۱۹۹۱ در جریان حمله آمریکا به عراق و تصرف شهرهای کرندشین توسط احزاب کردی و نقش چپ

در آن تحولات، بحثهای مفصلی در حزب کمونیست ایران در گرفت. در جریان آن مباحث در یک طرف ناسیونالیسم کرد به رهبری عبدالله مهندی و از سونی دیگر کمونیسم کارگری به رهبری منصور حکمت قرار داشت. در واکنش به آن اختلافات منصور حکمت مطالبی زیادی در مورد زوایای مختلف "انقلاب مردمی" و وظیفه کمونیست ها در قبل آن، به رشته تحریر در آورده که بخش اعظم رهبری امروزی حککا آن مباحث را بیاد دارند. اما امروز بنظر میرسد آن مباحث برایشان بی مفهوم شده است. من در زیر یک مطلب کوتاه راه که منحصر به مفهوم "قیام مردمی" و چگونگی برخورد به آن پرداخته است آورده ام و توصیه میکنم که خوانندگان آن را بخوانند. جالبی این مطلب این است که هیجده سال پیش در جواب به عبدالله مهندی نوشته شده است اما انگار امروز برای جواب به حمید تقوایی به رشته تحریر در آمده است.

قیام مردمی

منصور حکمت

فقط دو گام به پس - در باره رویدادهای کردستان عراق و نظرات رفیق مهندی

اما در مورد آنسوی دو قطبی حق و باطل. به سوال محوری رفیق مهندی برگردیم: "مساله مورد بحث بسیار روشن است: آیا رفیق حکمت قائل به این هست که در کردستان عراق یک قیام مردمی صورت گرفته است، قیامی که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند، جنبه های رادیکال آن را تقویت نمایند، جناح کارگری و سوسیالیستی را در آن مورد پشتیبانی قرار دهند؟ یا برعکس این حرکت را یک "عصیان" ناشی از تحریکات ناسیونالیستی، یک "پانزده خرداد" یک "جنبش افغانستان" دیگر میدانند که شایسته هیچگونه پشتیبانی از سوی کمونیستها نیست و باید افشاء و طرد شود؟"

از تکرار دو قطبی کذابی "یا این یا آن" بگریزم و به این سوالات جواب بدهیم. بنظر میرسد رفیق مهندی کلمه قیام را در نوشته اش به تنلوب به معنای عام (خیزش، نهضت، جنبش و مبارزه) و به معنای خاص (اقدام به عمل مسلحانه تودمائی علیه قدرت حاکمه) بکار میرد. انرژی زیادی صرف این میشود که ثابت شود مردم کردستان عراق (و جنوب عراق نیز) پس از ختم جنگ عراق و آمریکا علیه دولت عراق بپاخاسته اند، و از جمله بعنوان دفاعی از بحث دو فاز ظفر مندان گفته میشود که اگر مردم بپاخاستند پس چطور شد آواره شدند! گویی طرف مقابل نفس وقوع خیزش سیاسی و نظامی مردم در کردستان عراق را انکار کرده است. من و رفیق مهندی هر دو اخبار رادیو و تلویزیون را گوش کرده ایم و روزنامه های وقت را خوانده ایم و حتما میدانیم که پس از ختم جنگ در جنوب و شمال کردستان اعتراضات مردم بالا گرفت و به سرعت به یک تعرض نظامی وسیع علیه رژیم عراق منجر شد. هرکس یالش است که شهرهای کردستان عراق تصرف شد. بهرحال به هر دو معنی عام و محدود کلمه روشن است که قیام مورد اشاره رفیق مهندی در کردستان عراق صورت

گرفته است. هم در جزوه من و هم در قطعه نامه دفتر سیاسی این مساله مورد اشاره است و حتی فرض گرفته شده است. اگر مشکلی هست لابد بر سر برخورد به این قیام (کلی و یا خاص) است. ارزیابی رفیق مهندی صریح، روشن و قابل فهم است و من بعنوان کسی که عمری را در سر و کله زدن با پوپولیسم صرف کرده است (و ظاهرا امروز باید گفت هر داده است) زیر و بالای این موضع را بخوبی میشناسم. مقوله کلیدی در این دیدگاه خلق یا مردم و خلقی یا مردمی است. آیا منصور حکمت قائل است به اینکه در کردستان عراق یک "قیام مردمی" رخ داده است؟ منصور حکمت متنهاست با چنین مقولاتی حرکت های سیاسی و اجتماعی را درک و توصیف نکرده است و فکر میکرد بقیه هم مجاب شده اند که چنین نکنند. قیام مردمی یعنی چه؟ آیا کلمه مردمی به معنای "توسط مردم" و "با شرکت مردم" است؟ اگر اینطور است این مشخصه همه حرکات همه گیر اجتماعی است. بلور کنید پانزده خرداد و از آن روشن تر جنبش افغانستان هم با این ملاک بشدت "مردمی" بوده اند. دو طرف دعوی ترک و ارمنی در شوری جنبشهای مردمی قرار گرفته اند، از جنبش استقلال طلبانه لیتوانی مردمی تر کسی جنبشی سراغ دارد؟ یا کروآتها در یوگسلاوی، یا صربها در کروآسی؟ جنبش اعتراضی طرفدار بازار در بلوک شرق فوق العاده مردمی بود. به این معنی من اتوماتیک از هر جنبش "مردمی" دفاع نمیکم و چنین دفاعی را موضع "کلاسیک" کمونیستی قلمداد نمیکم. در مورد هریک از این جنبشهای فوق ملاحظاتی ایدئولوژیکی، سیاسی و در یک کلام طبقاتی ای دارم که مرا از پشتیبانی اتوماتیک از آنها به صرف مردمی بودنشان باز میدارد. اما "مردمی" و "خلقی" در تفکر پوپولیستی و همینطور در تبیین امروز رفیق مهندی فقط، و با حتی لزوما، معنای ایزکتیو و نمودگر افیک فوق را ندارد. این کلمه بیش از آنکه به دخالت خود مردم برگردد به "مصلح و آرمانهای" آنها رجوع میکند و لذا دارای یک بار مثبت سیاسی است. جنبش مردمی یعنی جنبشی برای مردم و به نفع مردم. از همین رو است که همین کلمه کافی است که رفیق مهندی ضرورت پشتیبانی کمونیستها را مستقیما از این خصلت یک جنبش استخراج کند. تقلائی زیادی که ایشان در درون یک حزب کمونیستی برای ارشاد و تهییج در مورد مشقات مردم و اصالت مطالبات آنها میکند از همینجا سرچشمه میگردد. در بحث علیه پوپولیسم ما این جنبه مقوله خلقی و مردمی را هم نقد کردیم و این وجه اصلی نقد پوپولیسم بود. من نمیتوانم دوباره از نو فقط برای مصرف این پلیمیک "خطوط عمده" و "اسطوره" و "دوجناح" و "مساله ارضی" و غیره بنویسم. همینقدر اشاره میکنم که کمونیسم با مقوله طبقات و با ملاک مصلح و منافع کارگری به جنبشها نگاه میکند و مردم یا خلق را نه یک کلیت واقعی و یا تحلیلی معتبر در تبیین جامعه، بلکه مجموعه ای از طبقات حتی متخاصم میدانند. در نقد پوپولیسم ما نشان دادیم که چگونه متوسل شدن به مقولات خلق و مردم و خلقی و مردمی تلاشی است از جانب گرایشی در درون بورژوازی که میخواهد، علیرغم باز شدن شاکف کارگر و بورژوا در جامعه نوین سرمایه داری، هنوز منافع خود را منافع عموم قلمداد کند و نیروی طبقه کارگر را پشت پرچم بورژوازی اپوزیسیون گرد بیاورد. ما نشان دادیم که چطور حل کردن مقوله طبقه در مقوله خلق و تبدیل

کردن مبارزه کارگر به زیرمجموعه‌ای از مبارزه مردم و خلق (بعنوان جناح یا گرایش رادیکال و سوسیالیستی درون جنبش عموم خلقی) در واقع جز آویزان شدن به انقلابیگری کارگر برای ترقی‌خواه جلوه دادن بورژوازی اپوزیسیون چیزی نیست. ما نشان دادیم، و بویژه با بحث‌های کمونیسم کارگری با عمومیت بیشتری تاکید کردیم، که تبیین انقلابات و حرکات توده‌ای بصورت "یک جنبش با جنبه‌های مختلف" یک توهم بورژوایی است و در جهان واقعی با جنبش‌های اجتماعی متفاوت، ولو در گیر با هم، روبرو هستیم و لذا کارمان تقویت جنبش مستقل طبقه خودمان است که "جنبه رادیکال" هیچ جنبش دیگری نیست. این گفته‌ها را امروز دارند بعنوان نظراتی که سیمای حزب کمونیست را ترسیم میکند و به آن اعتبار میدهد در میان کارگران اشاعه میدهند. تلاش برای فهمیدن این نگرش به حرکات سیاسی واجتماعی "مردم" حداقل انتظاری است که از کسی که دوست داشته بعنوان عضو فرکسیون کمونیسم کارگری شناخته شود می‌رود. بازگشت به فرمولبندی "جنبش و قیام مردمی" عقب گرد غیر قابل توجیهی از این مواضع است.

به این ترتیب پاسخ من به سوال وقوع و یا عدم وقوع یک قیام مردمی در کردستان عراق به معنی ابژکتیو کلمه (شرکت توده‌های مردم) مثبت است. ولی جنبه سوپزکتیو سوال، یعنی کاربرد کلمه مردمی با یک بار مثبت سیاسی که گویا باید زیربنای شیوه برخورد کمونیستها را تشکیل بدهد، از نظر من نامعتبر و عقب مانده است. تحولات کردستان عراق حاکی از تحرک و فعل و انفعال جنبش‌های اجتماعی گوناگون بود که نمیتوان همه آنها را زیر تیتر کلی قیام مردمی جمع کرد و برخوردی عمومی به کلیت آن کرد. در این تحولات روندهای پیشرو کارگری و سوسیالیستی را در کنار و در کشمکش با تحركات عقب‌مانده و ارتجاعی طبقات دارا میبینیم. عنصر انقلابی و ارتجاعی، حرکت کارگری و بورژوایی، همراه هم به میدان کشیده میشوند. آنچه رخ میدهد، در شعارها، در قیام، در شکست، در آوارگی، در ذهنیات و روانشناسی مردم، در سازماتیبی‌ها و تفرقه‌ها و غیره، حاصل تکامل و پیشرفت و پسرقت یک جنبش نیست. محصول کار و کشمکش جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی متفاوت است. به این ترتیب آیا من از این قیام مردمی پشتیبانی میکنم؟ در این رویدادها من بطور مطلق فقط از جنبش طبقاتی خودم پشتیبانی میکنم و در آنهم تنها بر اقدامات درست و روشن‌بینی‌هایش صحنه میگذارم. جدا کردن این جنبش از تمامی تحركات سیاسی و نظامی غیر از آن را هم شرط پشتیبانی واقعی از آن میدانم. در قبال حرکت‌های به معنی اخص غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، نظیر جنبش ملی، من ازخواست نمودار تیک و آرمان برحق رفع ستم ملی پشتیبانی میکنم بی آنکه لزوماً از جنبش معینی که در یک دوره معین تحت لوای این خواست برپا شده است و یا از اشکال عملی‌ای که این جنبش به خود گرفته است نیز دفاع کنم. در این مورد معین، یعنی در قبال عملکرد جنبش ملی در کردستان عراق در متن بحران خاورمیانه، بطور مشخص نه فقط از آن پشتیبانی نمیکنم بلکه معتقدم این جنبش خود را در متن ارتجاع امپریالیستی در منطقه یافت، در سطح جهانی آب به آسیاب معماران نظم نوین جهانی ریخت، و یکی از سبهداران اصلی هم در قیچی کردن روند رو به رشد مبارزه کارگری و سوسیالیستی و هم در بخون کشیده شدن و آوارگی مردم در کردستان عراق بود.

قیام به معنی خاص

در مورد قیام به معنی خاص، یعنی عمل مسلحانه توده‌ای برای در هم کوبیدن ابزارهای اعمال قدرت رژیم حاکم هم

به سماع عارفانه دچار نمیشوم. قیام به این معنی خاص و در ابعادی که بخود گرفت تاکتیک این مقطع جنبش طبقاتی من نبود بلکه اقدام مورد نظر جنبش ملی در کردستان بود. من معتقدم که جنبش کارگری و پیشرو در کردستان عراق بدون مسلح شدن و بدون قیام به جایی نمیرسد. اما قیام میتواند زودرس باشد و یا ابعاد آن از حیطه مورد نظر این جنبش فراتر رفته باشد. در این مورد مشخص، که بقول خود رفیق مهدی "شوراها از دل قیام شکل گرفتند" و لاجرم نه "قیام از دل شوراها"، بویژه معتقد قیام عمومی، به تلسی از خط مشی جنبش ملی که پیروزی را در دسترس و حکم حکومت کردستان را در جیب خود میدید، بیش از آنکه بتواند به اراده و تشخیص جنبش انقلابی طبقه کارگر ربط داده شود، و ضعیفی بود که کارگر کرد در عراق علا خود را در آن یافت. در پاسخ به سوال "پل صراطی" رفیق مهدی در مورد پشتیبانی و عدم پشتیبانی از قیام (به این معنی اخص هم) به ذکر رئوس موضع خودم اکتفا میکنم.

۱- قیام، خوب یا بد، حلقه‌ای در حرکت جنبش طبقه کارگر کرد نبود، بلکه جزئی از استراتژی جنبش ملی و احزاب آن بود و همین حرکت بود که گفته میشود ابتدا توسط آمریکا تشویق شد و بعد به آن پشت کرد. بعبارت دیگر، مستقل از بافت قیام کنندگان و شایک کنندگان اولین گلوله‌ها، قیام تاکتیک جنبش ملی بود که به افق عمومی تبدیل شده بود و در همین چهارچوب باید بررسی شود. اگر قیام درست بود تاکتیک جنبش ملی درست بود و اگر غلط بود تاکتیک جنبش ملی غلط بود.

۲- در مورد خود قیام کنندگان و موقعیت اجتماعی و طبقاتی آنها تصویر ناقص و گمراه کننده‌ای در نظرات مدافعين امروزی ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست و از جمله رفیق مهدی ترسیم میشود. گویا همه پیشروها و تصرفات کار کارگر و زحمتکش کرد در همین قامت اجتماعی و طبقاتی‌شان، و از آن شورتر کار شوراها را بعدی، بوده است. روشن است که کارگر و فعال شورانی "خلال قیام" در تعرض مسلحانه به کانونهای قدرت سیاسی و بوروکراسی اداری رژیم عراق شرکت کردند و چه بسا جلو افتادند. اما هیچ امی که به علل خود احترام بگذارد را نخواهد یافت که در تصویر خود از رویدادهای مسلحانه کردستان عراق سازمانهای مسلح اپوزیسیون ملی و شمار عظیم مسلح شده‌های خود رژیم در کردستان ("جائشهای" سابق که ظاهراً توسط قیام غسل تعمید انقلابی یافته‌اند و دیگر عشایر نامیدن آنها رفیق مهدی را برآشفته میکند) را از قلم بیاندازد. هیچ آدم جدی را نخواهد یافت که پیشرفت قیام را فقط در قدرت آتش نیروهای جمع شده جلوی مقر رژیم در سلیمانیه خلاصه کند و کل موازنه نظامی جدید که با منفعل شدن نیروهای رژیم از یکسو و بسیج شدن دهها هزار پیشمرگ سابق و یا بوجود خط عوض کرده مسلح در برابر نیروهای دولتی بوجود آمده را ندیده بگیرد. اگر تصویر قیام فقط کارگری و اساساً شورایی رفیق مهدی را بپذیریم آنوقت باید مثل خود ایشان حیرت‌زده شویم که چرا این جنبش مسلحانه کارگری با تکان خوردن ارتش عراق به هزیمت میافتد. یا حیران شویم که چرا شوراها پس از ایندر و آندر زندهای متعدد در هنگام ضدهمله رژیم فقط میتوانند یک نیروی ۳۰۰ نفره گرد بیاورند و برای فرماندهی آن از ملابختار استمداد بطلبند، که چرا اسلحه‌ها و مهمات مصادره شده به انبارهای جبهه راه پیدا میکند، که چرا از میان یادی رژیم سابق فقط غیر کردها را از بالای ساختمان‌ها پاتین میاندازند و خود جاشهای سابق با مصونیت کامل انقلابی مجری و با نظار مگر اینگونه مراسم‌اند، چرا جنبش شورایی و کارگری قیام کرده اموال سرمایه‌داران کرد را دست نخورده میگذارد، رئیس سابق کارخانه فلاں را، پس از گذاشتن میلیون‌ها دینار از پول کارخانه به حساب جبهه، سر جایش ابقاء میکند و جلوی رفت و آمد کارگران مزاحمت ایجاد میکند. اگر تصویر یکجانبه رفیق مهدی بتواند با تبدیل جنبش ملی کردستان عراق به کمون پاریس ثانی عضو زیر ۲۰ سال حزب کمونیست را چند هفته ای گنج کند و یا گروه‌هایی نظیر

MLP آمریکا را، که به ضرب توهم به انقلاب کارگری "پشت پیچ بعدی" هاداد افشان در نیویورک را سرپا نگاه میدارند، به زنگی امپدور کند، برای عضو قیام مردمی‌دیده حزب کمونیست ایران فقط میتواند بعنوان یک نمونه از آریتاسیونهای سطحی چپ سنتی نشنیده گرفته شود. شعل حزب کمونیست سابق‌دارتر و در امر قیام توده‌ای مجرب‌تر از این است که با این روش برخورد سرگرم شود. همه ما بخاک افتادن کارگر و زحمتکش جلوی پلنگ‌های رژیم شاه و تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی بنام قیام سر هر کچه را پادمان است. در "قیام مردمی" فقط کارگران و زحمتکشان شرکت نمیکنند، همه، از دانشجو و دانش آموز تا پسر حاجی بنز سوار عضو انجمن ضدبیهایی و سواکی سابق، شرکت میکنند. قیام کارگری و بلشویکی چیز دیگری است. اینجا دیگر ضروری است قیام از دل شورا و جنبش کارگری برخاسته باشد و نه برعکس. اینجا دیگر ارتش بیطرف و خنثی نمیداند، اینجا دیگر ارگانه‌های حاصل قیام، عمرشان هر چه باشد، از طبقه قیام کننده تشکیل میشود و لازم نیست برای هیچ جبهه مسلح بورژوایی کلاهشان را بردارند. قیام مردمی قطعاً ارزش خودش را دارد. اما کارگر شرکت کننده در قیام از شوق و دوق کسانیه که بطور کلی شرکت تقدیس میکنند و تناقضات سیاسی و نظامی ناشی از خصلت فوق طبقاتی و "مردمی" آن را یا نمیبینند و یا بر آن سرپوش میگذارند، زبان میبیند. قیام و خیزش مسلحانه در کردستان عراق کارطیفی از نیروهای اجتماعی و طبقاتی با منافع متفاوت و متضاد بود. این در جزوه قبلی من، که گویا آنقدر راجع به قیام توده‌ای ساکت است که آیه شریفه "پس چرا آواره شدند" در قبال آن نازل شده، بهمین صورت آمده است.

با این مقدمات روشن است که پاسخ من به سوال پشتیبانی یا عدم پشتیبانی از قیام مسلحانه در کردستان عراق یک آری یا نه ساده نیست. من ابراز وجود مسلح کارگر کرد در این دوره را در ابعاد شخصی درست و بجا میدانم، اما از قیام همگانی در ابعادی که بخود گرفت و از جنبش تصرف شهرها و مناطق نفت خیز پشتیبانی نمیکنم. بنظر من خیزشی در این ابعاد بنلیل هژمونی جنبش پیشمرگانه اپوزیسیون ملی و بر مبنای افق کسب قدرت در یاد آمریکا بطور زودرس به کارگر و زحمتکش کرد تحصیل شد. بنظر من جنبش کارگری نمیتوانست مسلح شود، از طریق دیگری‌های محدود و موضعی و اساساً با ایجاد یک صف مسلح و سازمان یافته کارگری وجود فضای آزادی سیاسی و قدرت عمل کارگری چه در برابر رژیم عراق و چه در برابر اپوزیسیون ملی، که بر بازود از سرکوه و از تهران و واشنگتن برمیگشت، را برای دوره‌ای طولانی تر تضمین کند. بنظر من جنبش مسلحانه تعرضی و معطوف به تصرف مناطق و آزاد سازی کردستان گریزی از این نداشت که اولاً، به امتداد سیاست دخالت‌گرانه آمریکا وابسته شود و با آن داعی شود، ثانیاً، تحت هژمونی سیاسی و نظامی اپوزیسیون ملی قرار بگیرد و ثالثاً، به یک جنگ مرگ و زندگی زودرس با ارتش عراق کشیده شود که برای حفظ موجودیت خود ناگزیر تعرض میکند. این اتفاقی است که افتاد. بنظر من سطح رشد جنبش کارگری و سوسیالیستی در کردستان عراق (و مهجتر از آن در کل عراق)، از نظر سیاسی و درجه تشکل، مقدماتیتر از آن بود که این جنبش بتواند در شیپور قیام مسلحانه نهایی بدمد. وظیفه اصلی تقویت این ابعاد جنبش طبقاتی کارگران در متن ضعف دولت مرکزی و زیر سایه قدرت دفاع مسلحانه جنبش کارگری از خود بود. ایجاد قدرت دوگانه در قبال رژیم و اپوزیسیون و بی‌اثر و بیخطر نگهداشتن نیروهای دولت مرکزی و بورژوازی خودی برای دوره‌ای هرچه طولانی‌تر، که در آن بتوان ارگانه‌های عمل مستقیم و اقتدار توده‌ای را رشد داد و تحکیم کرد، این بنظر من میبایست محتوای سیاست نظامی مستقل جنبش کارگری در این دوره باشد.

منبع:

<http://hekmat.public-archive.net/fu/fu.html%۲۱۶۰>

نبض علی جوادی هم با نبض همان جنبش میزند

سعید کرامت

علی جوادی یکی از شخصیت های مورد توجه من است. مورد توجه است زیرا به شیوه ای حیرت آور هر دوره ای یک نظر میدهد و مدتی بعد نظرش را عوض و نوشته های دوره قبلیش را پنهان میکند. انگار فعالیت سیاسی را با طناب باز عوضی گرفته است. در چهار سال اخیر بارها در اثر بی توجهی خودش به زمین افتاد، سرش به سنگ خورد با این وجود هر بار از دیگران طلبکار شده است. همین چندی پیش بود که در رابطه با حزب کمونیست کارگری (حککا) نوشت "راهی که ما طی کردیم و راهی که خط پوپولیستی و راست حمید تقوایی بر حزب کمونیست کارگری غالب کرد، نشان داد که دو خط و دو گرایش سیاسی متمایز است. نقطه اتکاء اجتماعی شان متفاوت است. به جنبش اجتماعی متفاوتی تعلق دارند." اما امروز خود او در کنار حککا، از نقد حزب حکمتیست به جنبش سیزی میر حسین موسوی آزد و آشفته شده است. اظهار امروز ایشان در رابطه با شیوه بر خورد حزب حکمتیست به جنبش سیزی موسوی این حقیقت بدیهی را یکبار دیگر ثابت میکند که بر خلاف ادعایش، آقای جوادی هم به همان جنبشی تعلق دارد که حککا جزئی از آن است. نامبرده هم مثل رهبری حککا، نقد حزب حکمتیست به جنبش سبز موسوی را بخود گرفت است. با همان ادبیات "با نزاكتانه" آن حزب و با همان استدلال به جنگ حزب حکمتیست آمده است. من در مطلبی دیگر تحت عنوان "حککا و انقلاب مردمی: اشتباه تحلیلی یا انتخاب سیاسی" به گوشه هایی از اختلاف بر سر شیوه چگونگی بر خورد به جنبش سبز موسوی پرداخته ام. آن مطلب در جواب به علی جوادی هم کاملاً صدق میکند. اما نکاتی دیگر هستند که هم جوادی به آن پرداخته و هم کاظم نیکخواه که در نوشته قبلی به آن پرداخته نشده است. یکی از آن نکات اشاره هر دو طرف به جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و مقایسه آن حرکت با جنبش سبز اسلامی موسوی است. "استدلال" شده است که چون منصور حکمت از آن جنبش حمایت کرده بود، ما هم بایستی از جنبش مورد بحث کنونی حمایت کنیم. این "سیاستمداران" یا بسیار کم حافظه هستند یا اینکه دارند سفسطه میکنند. زیرا جنبش ۱۸ تیر یک جنبش خودش و بدون رهبر بود که در مقابل تمامیت حکومت اسلامی قیام کرده بود. مطالبه اش آزادی بیان بود. شعارش هم "آزادی اندیشه باریش و پشم نمیشه" بود. آن جنبش رهبر معینی نداشت. حکومت خاتمی را به چالش کشیده بود. دولت اصلاح طلبان آنرا سرکوب کرد. کمونیست ها میتوانند در آن جنبش که رهبر نداشت و خواست های دمکراتیکی داشت دخالت فعال بکنند و به آن سمت و سو بدهند. جنبش ۱۸ تیر و جنبش ۲۲ خرداد موسوی متعلق به دو کمپ متخاصم هستند. جنبش اسلام سبز موسوی را بایستی با تحولات ۱۹۹۱ در کردستان

عراق مقایسه کرد نه با جنبش ۱۸ تیر. مشکل علی جوادی این نیست که نمیتواند مباحث منصور حکمت در رابطه با تحولات ۱۹۹۱ در کردستان عراق بخواند و موضع دقیق بگیرد، بلکه مشکل این است که نبض علی جوادی و حککا با نبض جنبشهای ناسیونالیستی ایرانی میزند. این یک امر اتفاقی نیست که وقتی هخا قیام میکند، حزب علی جوادی و حککا هیجانزده میشوند. وقتی مردم از سر استیصال فریاد "رای من کو؟" می دهند، این جریانها که جنبشها ناسیونالیستی ساکت هستند علی جوادی و حمید تقوایی ای هم خاموش و بی تحرک هستند. جنبشی متمایز است که ساختارش و سلسله اعصابش همگی مجزا از جنبش های دیگر عمل کنند؛ خود جامعه را به حرکت در بیاورد نه دنباله رو این و آن جریان باشد. علی جوادی از اینکه رهبری حزب حکمتیست از فعالین چپ خواسته است که طی این وقایع جان خود را به خطر نیندازند، رگ کردنش باد کرد و آن جهت گیری را "سقوط سیاسی واقعا تاسف آور" خوانده است. سقوط یا صعود، ولی لازم است جهت اطلاع آقای علی جوادی تاکید کرد که ما علاقه ای نداریم افراد کمونیست زیرا شعار "با حسین میرحسین" و صف اسلام سبز موسوی "شهید" شوند. خون ریخته شده در این راه مبدل به سرمایه ای برای کربوبی و موسوی خواهد شد. هیچگاه تاریخ از کشته شدگان وقایع اخیر، هر چند هم کمونیست باشند، بعنوان جانب ختگان را سوسیالیست نام نخواهد برد. همچنانکه اسمی از آن دسته از چپهای افغانستان که در دهه ۸۰ میلادی در جبهه مجاهدین افغان بر علیه دولت مورد حمایت شوروی میجنگیدن نیست. علی جوادی به فعالین حزب حکمتیست "رهنمود" داده است که چنین و چنان کنند. اما مشکل "رهنمود" نیست، بلکه اتفاقات بعد از رهنمود است. نگرانم که ممکن است دو روز دیگر نامبرده نظرش را عوض کند؛ نگرانم که این اظهار نظر را هم مثل بحث هایش در جریان انشعاب حککا در سال ۲۰۰۴ و بعد ۲۰۰۶ مخفی کند. ممکن است از این اظهار نظر هم پشیمان شود؛ وی زمان حکمتیست ها را حجابانی و مکارتیست می نامید، بعد حکمتیست می نامید، نهایتاً کفش و کلاه کرد بوده به آنها ملحق شود، و اکنون آنها را عملاً در موازات سیاست جناح حاکم رژیم اسلامی می بینند. علی جوادی این حرکت زیکزاک در رابطه با جریانها دیگر هم داشته است. وی در زمان تشکیل فراکسیونش، تابعد از انشعاب از حککا، اصرار میورزید که با آن حزب اختلافی ندارد اما بعد آن حزب را "راست"، "پوپولیست"، "پرو آمریکا" و "پرو اسرائیل" نامید. اکنون روی یک طناب دیگر پریده و در کنار آن حزب در صدد سازمان دادن یک انقلاب "سوسیالیستی" در متن یک خیزش بورژوائی است. کسی مگر کله اش پر از کاه باشد که به رهنمودهای چنین شخصی با این درجه از بی ثباتی سیاسی توجه کند. جامعه کسی را که سیاست را با سیرک بازی عوضی گرفت و از فرهنگ و منش کشورهای غربی، طیر غم زندگی طولانی در آنجا - شیوه برخورد سنجیده به مخالفین یاد نگرفته است، جدی نمی گیرد.

حکمتیست های ضد انقلاب و پیشمرگان مسلمان انقلابی

محمد فتاحی

به تاریخ ماه انقلاب ۸۸

ایرج فرزاد خبر داده که حکمتیست ها در انقلاب مورد علاقه ایشان در خرداد-تیر ایزوله شدند. ایشان میتوانند به شهر محل تولدش، سنندج، زنگ بزنند تا در مورد نیروهای ایزوله اخبار کامل تر و جالب تری هم کسب کنند.

سنندج را به ویژه میگویم چون شهری است که در اوج سرکوب و اعدام های هزاران نفره در تهران، میتینگ های هزاران نفره سرخ کارگری به مناسبت اول ماه مه به خود دیده است. سنندج در تمام سه دهه گذشته نه فقط در تجمعات سرخ اول مه، که در کار تجمعات هزاران نفره زنان آزاده در سالهای متمادی و تجمعات دفاع از کودکان و در مخالفت با اعدام ... همیشه چند قدم از تهران و تمام ایران جلو بوده است. علت این امر نه در خون سنندج یان که در تاریخی است که این شهر پشت سر دارد و در سنت سیاسی چپی که در طول آن تاریخ در این شهر اجتماعی شده است. در تاریخ سه دهه گذشته این اولین بار است که ظاهراً تهران در بعد میلیونی "انقلابی" و سنندج در همین ابعاد "ضد انقلابی" ظاهر میشود!

در جریان انقلاب خرداد-تیر تقریباً نود و نه درصد شهروندان سنندجی و بویژه تمام کمونیست ها و صف وسیع چپ های این شهر و هزاران زنی که هر ساله در تجمعات قدرتمند به مقابله با اسلاميون رفته اند، هم تماماً خوشبختانه ایزوله شدند. تنها نیروی ایزوله نشده و متحد ایرج پیشمرگان مسلمان کرد، موسوی چی ها و خودمختاری طلبان هوادار کربی بودند که به فراخوان حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی و مقامات سابق در دولت خاتمی (رمضان زاده و جلالی زاده و...) دست به اعتصاب زدند. اعتصاب عمومی و ادامه "انقلاب" را البته انصافاً آیت الله منتظری و حمید تقوایی هم فراخوان داده بودند. تقلاهای یکی دو سال اخیر ایرج البته می بایست به چنین جایگاه ممتاز و به کسب چنین متحدینی منتهی می شد.

ما حسود نیستیم رفیق ایرج. این همه قدرت در جبهه تان و این جایگاه رفیع غیر ایزوله انصافاً شایسته شما و همه افتخار آفرینان انقلاب ۸۸ است.

رفقای "اتحادیه آزاد کارگران" نکنید!

قابل توجه نهادهای کارگری که در ادبیات و اطلاعیه های این مدت شان ضمن حمایت های صریح یا ضمنی از جنبش سبز یافشاری بر سازماندهی یک جنبش متفاوت کارگری را فراموش کرده اند.

محمد فتاحی

رفقا!

در اطلاعیه اخیر شما مواضعی اتخاذ شده که برای کارگر سم است. در این اطلاعیه در اشاره به وقایع هفته های اخیر ایران نوشته اید که؛ "در این مدت اتفاقات مهمی رخ داده و باعث تحولات وسیع و شگفت انگیزی در جنبش اجتماعی کشور شده است.... بنا بر این ما کارگران در این شرایط که اعتراضات اجتماعی به شکل يك جنبش توده ای و عظیم برای طرح و رسیدن به مطالبات خود به میدان آمده است، حق خود می دانیم که طومار مطالبات طبقاتیمان را به شرح زیر به پرچم خود تبدیل کرده و به اهتزاز در آوریم"

شما میدانید که کمپین انتخاباتی کاندیدهای ریاست جمهوری قبل از اجرای نمایش انتخاباتی توده وسیعی را پشت خود بسیج کرد. به دنبال قبول شرکت در بازی توسط این توده وسیع در انتخابات و اعلام پیروزی احمدی نژاد همین توده عظیم به رهبری میرحسین موسوی به نتیجه بازی که در آن شرکت کرده بود اعتراض راه انداخت. انقلاب سبز بعد از اجرای نمایش ادامه همان موج سبزی بود که به هدف بیرون آمدن میرحسین پای صندوق رفته بود. نه کمتر و نه بیشتر. کافی بود میرحسین یا حسین شود تا این توده وسیع جشنی "شگفت انگیز" به قیمت تحمیلی شگفت انگیز تر میلیونی برای پیروزی یکی از مدافعین راستین سرمایه داران راه اندازد و برای تامین رضایت جامعه به همه مژده دهد که این یکی خندان ترین سید هاست. این پیروزی نصیب میرحسین نشد. نتیجه ناکامی او برای مردم مستاصل و عاصی از جهنم موجود انقلابی زاید که به نظر میرسد شما را هم تحت تاثیر قرار داده است. شما به عینه می بینید که این جنبش توده ای و عظیم و شگفت انگیز هیچ و مطلقا هیچ شعار آزادیخواهانه ای در دست ندارد. هدف این جنبش علیرغم هر توهمی که شرکت کننده و سیاهی لشکر پشت سر به آن داشته باشد، چیزی جز اهداف از پیش اعلام شده نخست وزیر دوران کشتار و قتل عام ها نیست. اگر چنین نبود و اگر یک ذره اهداف انسانی بر پرچم سبز آن حک شده بود، چرا از روی اشتباه هم که شده یکبار خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی و از جمله رفقای زندانی شما و بقیه زندانیان اول مه و رهبران شرکت واحد نشد؟ چرا خواهان آزادی بی قید و شرط بیان نشد؟ میلیتانت ترین خواست شان مخالفت با شخص

احمدی نژاد بود، که میتواند مطالبه خیلی هایی باشد که بسیار هم ضد کارگرند. برای همه معلوم است که مشکل این پرچم با یک جناح رژیم به نفع جناح دیگر است.

توده ای و عظیم بودن هیچ جنبشی هم به آن حقانیت نمیدهد. مگر جنبش های ارتجاعی دنیا توده ای و مردمی نبوده اند؟ تمام جنبش های ارتجاعی و ملی و قوم پرستانه سالهای بعد از فروپاشی اروپای شرقی توده ای، عظیم و با شرکت میلیونی بودند. اسلامی های عراق و افغانستان ادا کم توده ای نیستند. مگر جنبش بسیار ارتجاعی ترک پرستی در ایران تمام شهرهای مناطق آذری نشین را فرا نگرفت؟ مگر در خوزستان تعداد کمی همراه الاحواز بودند؟ مگر همین امروز آدمکشان سنی بلوچستان از حمایت مردمی بهر مند نیستند؟

بدتر اینکه بدون اینکه در نظر بگیرید جنبش سبز چه پرچمی دارد، لیست بلندبالایی مطالبه کارگری رامیخواهید به درخت اسلام آن پیوند بزنید؟ تا به امروز کسی از شما جرات کرده است یکی از این مطالبات را در جمع آنها طرح کند که لیستی برای طرح در کنار آن جنبش در اطلاعیه تان آورده اید؟ فکر میکنید یک جنبش با پرچم انسانی به راه افتاده است که فقط لیست مطالبات کارگری شما را کم دارد؟ کار کارگر این اندازه آسان شده که بتواند خواست هایش را سوار بر یک موج مستاصل کند که از ناچاری و در دل غیبت یک بدیل سوسیالیستی دنبال جناحی از اسلاميون افتاده است؟

رفقای عزیز

مطالبات و خواست های انسانی و کارگری را نمیشود به جنبش های ارتجاعی پیوند زد. ارزش کارگر در جنبش ترک پرستی در آذربایجان چقدر بود در جنبش سبزها هم همین اندازه است. به اطراف خود نگاه کنید لابد در یک جنبش انسانگرا باید به قدرت کارگر اضافه شود. باید به قدرت جمع شما اضافه شود. اما همین امروز نگاه کنید ببینید در این جنبش ده نفر به شما می پیوندند؟ اگر چنین نیست چرا دل به آن خوش کرده و طوری وانمود میکنید در دل آن جنبش و در کنار آن تنها شما را و کارگر را کم دارد؟ چرا کاری میکنید تحت تاثیر شما تعدادی کارگر و انسان خوش نیت بروند به صف ارتجاع و البته به جناح چپ آن بپیوندند؟ این روزها مطلقا نباید کارگر سراغ این جنبش برود. مطلقا نباید به قدرت آن امید ببندد. مطلقا نباید یک لحظه به خود توهم راه دهد که گویا در کنار توده عظیم شریک در حرکت سبز کاری به نفع کارگر میشود کرد. چنین توهمی و چنین امیدی سم است. این حرکت عظیم توده ای محصول استیصال میلیونی در نبود بدیلی انسانی است که آلت درست بخشی از ارتجاع حکومتی شده است. اگر جنبش شرکت واحدی ها و شرکت نفتی ها و بقیه هم طبقه ای های شما قوی بود، این مردم به این روز نمی افتادند و زیر پرچم بخشی از ارتجاع فداکاری نمی کردند. اگر جنبش شما و طبقه شما قوی بود راه دیگری به بشریت این جامعه نشان میداد. حالا

که چنین نیست، اولین اقدام کارگر اعلام عدم تعلق به این پرچم است. اولین کار کارگر اعلام استقلال و یک مرزبندی روشن طبقاتی و کارگری با جنبش سبز است. این روزها باید صف خود را در مرکز کار و محله و هر جاکه هستیم آگاه و از این طریق تقویت کنیم. برویم هم طبقه ای هابمان را تشویق کنیم تشکل و سازمان خود را ایجاد کنیم تا گوشت دم توپ دیگران نشویم. به جای دنباله روی از سبزه ها و جنبش شان کارخانه و محله و دانشگاه میتوان و باید سنگر انسان آزادیخواه و کارگر حق طلب باشد. جنگ آنها جنگ ما نیست، اما فرصتی به دست ما میدهد برگردیم به هم طبقه ای هابمان بگویم طبقه ما منافع متفاوتی از جناح های مختلف طبقه سرمایه دار دارد که باید برایش به میدان آمد. بروید نیرو جمع کنید، تشکل توده ای سازمان دهید، بروید سراغ رفقای اسیرتان نزد دولت و حکومت سرمایه داران را بگیرید. بروید سراغ بیدارگاه ها و جلوی زندان ها و آزادی رفقایان را بخوید. برایش تومار میلیونی جمع کنید، تجمع سازمان دهید، و صف تان را تقویت کنید. بروید به نسبت نیروی سازماندهی شده خود و طبقه تان برای خواست های تان بجنگید اما باید متوجه بود نمیشود مطالبه انسانی خود را بار جنبش دیگران کرد. گرفتن خواست هایی که طرح کرده اید سازمان و تشکیلات و مجمع عمومی و شورا و کمیته کارگری میخواهد و برای همه اینها هم باید زحمت کشید. بدون این کار و بدون داشتن تشکل قدرتمند طرح مطالبه در کنار جنبش طبقات دیگر و سرمایه داران فقط آب در هاون کوبیدن نیست، فقط بیهوده نیست، فقط در انتظار ماندن و خود را از سازماندهی پیگیر جنبش کارگری معاف کردن نیست، بلکه سم توهم به جنبش و موج و تحرک دیگران را در دل طبقه ما میگذارد که سم است، نکنید. در دل جنگی که دو جناح راه انداخته اند، و در کنار مخاطرات احتمالی جنگ اینها برای جامعه، ایجاد یک صف مستقل کارگری از نان شب واجب تر است.

به دنبال یادداشت بالا تعدادی از مسئولین حزب کمونیست کارگری کیسه انتقادات غیربهداشتی شان را رو به من باز کردند که چگونه به عنوان یک ضدانقلابی به کارگران گفته ام نکنید و وارد این انقلاب سبز نشوید. در همین شماره نشریه پاسخ اطلاعیه حزب توده خطاب به کارگران درج شده که چگونه آنها را البته با صف مستقل به ورود به صفوف انقلاب سبز فرامیخواند. فراخوان حزب کمونیست کارگری چیزی از حزب توده و سایر ناسیونالیست های چپ و رفرمیست بیشتر ندارد که هیچ، راست تر هم هست. اگر حزب توده از کارگران خواسته است تا صف مستقل خود را برای ورود به این جنبش سازمان دهند، حکما از ذوق دیدن توده ها در خیابان همین تذکر حزب توده را هم به کارگران اضافی میداند و از آنها میخواهد با سر به درون چاه شیرجه بروند.

و عظیم برای طرح و رسیدن به مطالبات خود به میدان آمده است، حق خود می دانیم که طومار مطالبات طبقاتیمان را به شرح زیر به پرچم خود تبدیل کرده و به اهتزاز در آوریم.

1- افزایش فوری حداقل دستمزد به بیشتر از یک میلیون تومان در ماه

2- برچیده شدن قراردادهای موقت کار و فرم های جدید قرارداد کار

3- انحلال خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به عنوان تشکیلات دولتی در کارخانه ها و کارگاه ها و برپایی شوراهای وسایر تشکلات کارگری مستقل از دولت

4- پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران بی هیچ عذر و بهانه

5- توقف اخراج کارگران و پرداخت بیمه بیکاری مکفی به تمام کارگران بیکار

6- آزادی فوری تمام زندانیان سیاسی از جمله کارگران زندانی دستگیر شده اول ماه مه، جعفر عظیم زاده، غلامرضا خانی، سعید یوزی، سعید رستمی، مهدی فراهی شانندیز، کاوه مظفری، منصور اسالو و ابراهیم مددی و پایان دادن به تعقیب و آزار کارگران و رهبران کارگری

7- اعتصاب، اعتراض، تجمع و آزادی بیان و قلم حق مسلم ما کارگران است.

8- خاتمه دادن به تبعیض جنسیتی، کار کودکان و اخراج کارگران مهاجر

کارگران! ما امروز موظفیم با طرح مستقلانه خواسته های خود و با تکیه بر نیروی متحدانه مان، همراه با بخشهای دیگر جامعه برای رسیدن به حقوق انسانیمان دست به کار شویم.

اتحادیه آزاد کارگران ایران
28 خرداد 88

سخنرانی کوروش مدرسی در لندن

وضع سیاسی اخیر ایران

<http://www.youtube.com/watch?v=w7SvEwUmLQg&feature=related>

و سازمان سیاسی و توده ای مستقل از جنبش طبقات دیگر است، سهمی در قدرت نخواهد داشت. نزدیک ترین تجربه انقلاب پنجاه و هفت است که کارگر با همه فداکاری هایش ناتوان از کسب شرایط حتی بهتر برای کار و زندگی اش شد. تجربه یدالله خسروشاهی را در همین شماره نشریه پاسخ باید خواند که میگوید در آن انقلاب به دلیل نبود صف مستقل کارگری علیرغم تمام فداکاری ها به هیچ نرسید که هیچ شرایط زندگی بدتری هم سهمش شد که می بینیم.

همین امروز هم کارگری که در مقابل جنگ دو جناح اعلام استقلال نمی کند، نمیتواند صف خود را در مقابل ناسیونالیسم پروغرب واکسینه کند که از این به بعد به عنوان گروه فشار در مقابل جناح احمدی نژاد دست به اعتراض سیاسی میزند. کارگر میتواند و باید از این شرایط به نفع خود استفاده کند، اما برای اینکه صف مستقل خود را شکل دهد و سراغ اهداف و منافع مستقیم طبقاتی خود را بگیرد.

ضمیمه؛ پیام اتحادیه ...

پیام اتحادیه آزاد کارگران ایران خطاب به کارگران ایران

48 روز از سرکوب و دستگیری تجمع کارگران در پارک لاله به مناسبت روز جهانی کارگر در 11 اردیبهشت - اول ماه مه - می گذرد. در این مدت اتفاقات مهمی رخ داده و باعث تحولات وسیع و شگفت انگیزی در جنبش اجتماعی کشور شده است. کاندیداهای ریاست جمهوری در جریان مناظره های تلویزیونی همدیگر را به نقض حقوق شهروندان، اختلاس، دزدی، سوء مدیریت و ناکارآمدی متهم می کردند. اما هیچ يك به قوانینی که این مصائب را بر اکثریت جامعه روا داشته است مخالفتی نکردند، هیچکدام به قانونی که حق اعتصاب را از کارگر سلب کرده، حقوق او را چهار برابر زیر خط فقر مشروع می داند، حق تشکل را از او گرفته، اخراجهای دسته جمعی و قراردادهای سفید امضاء و موقت يك ماهه بر او تحمیل کرده اعتراضی نداشتند، نسبت به آزادیهای بیان، پوشش و دهها و صدها موارد غیر انسانی دیگر که امروز بر جامعه حاکم است سخنی به میان نیاوردند و اگر هم به مواردی به طور خیلی سطحی ای اشاره ای شد هر يك فقط برای تیرنه خود دیگری را محاکمه می کرد گویا رقیبش بیشتر از خودش سختگیری کرده است. در همه آن مناظرات آشکارا و رودر رو، خود کاندیداها ثابت کردند که همه قوانین و شرایط موجود را قبول دارند و تنها جدالشان بر سر ربودن قدرت از رقیب است.

بنابراین ما کارگران در این شرایط که اعتراضات اجتماعی به شکل يك جنبش توده ای

من در یادداشت بالا گفته ام رفیق کارگر من اگر مطالبه ای دارید باید بروید برایش نیرو جمع کنید، برایش نیرو سازمان دهید، برایش زحمت بکشید، وگرنه نمی شود مطالبات خود را بار جنبش دیگری کرد که یکی از اهدافش سازماندهی استعمار طبقاتی به سبک لیبرال ترین و ضدکارگرترین سنت سرمایه داران است. اگر کارگران ایران فقط طرح مطالبه کم دارند باید فوراً کسی برود و خبرشان کند فوراً لیستی فراهم کنند تا "انقلاب جاری" برایشان تامین کند. فعالین کارگری متحد در اتحاد آزاد کارگران این لیست را منتشر کرده اند به این حساب که در فضای انقلاب سبز جواب مثبت میگیرد. انقلابیون سبز حزب کمونیست کارگری میتوانند برگردند نوشته مرا بخوانند و سری هم به ادبیات غیربهداشتی خود بزنند و بعد توضیح دهند کدام یک منفعت کارگر را در نظر دارد؟ چرا تا به امروز کسی از صف سبز سراغ خرید مطالبات شان نرفته است؟ مگر نه این است که طرح مطالبات شان از نظر شماها کافیست؟ میشود مثل این حزب در عالم هیروت مطالبات کارگری و سوسیالیستی را از این جنبش خواست؟ میشود با یک لیست کارگری آنرا به چپ کشاند؟ تقای این انقلابیون سبز یک دوستی خاله خرسه نسبت به کارگر است.

امروز کارگری که جنبش سبز جاری را می بیند و با آن مرزبندی سیاسی طبقاتی اعلام نمی کند و سراغ ایجاد تشکل و اتحاد و تحزب خود نمیرود، بی شک منافع طبقه خود را تعقیب نکرده و در عمل حتی چیزی کمتر از رهنمودهای حزب توده را پرچم کار خود کرده است. تمام ناسیونالیست های رنگارنگ کارگر را فرامیخوانند بروند نیروی خیابانی اعتراض شود. در مقابل چنین فراخوانی کارگر باید بگوید ببخشید امروز آنجا جای من نیست، چون اولاً این جنبش نه برای سرنگونی و نه برای انقلاب است. ثانیاً گیرم که این جنبش برای سرنگونی رژیم است. در این صورت گیرم فردا پس فردا رژیم از پایه عوض شد. آیا کسی از خودش نمی پرسد تغییر رژیم در حالی که کارگز تشکل و سازمان ندارد چه سهمی به کارگر میرسد؟ گیرم همین فردا همین رژیم در اثر فشارهای خیابانی عوض شد. کسی نمی پرسد در چنین حالتی سهم کارگر از قدرت جدید چه خواهد شد؟ این بحث ویژه جامعه ایران نیست، در تمام دنیا تغییرات در قدرت سیاسی در حالی که کارگر تشکل و سازمان ندارد، به نفع هر کسی باشد به کارگر چیزی نمی رسد. تغییرات در رژیم های متعدد حتی وقتی انقلابی اتفاق افتاده است، مادامی که کارگر بی تشکل و تحزب

طبقه کارگر جناح پیگیر دفاع از رای دیگران نیست!

محمد فتاحی / یادداشتی کوتاه

شنبه 6 تیر 88

کارگران به میدان می آیند!

اعلام موجودیت کمیته کارگری دفاع از آرای مردم

فعالین کارگری در ایران، کمیته ای برای دفاع از آرای مردم و مبارزات دموکراتیک آنان تشکیل داده اند ...

www.akhbar-rooz.com اخبار روز:
شنبه ۶ تیر ۱۳۸۸ - ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹

اخبار روز: کمیته کارگری دفاع از آرای مردم، با انتشار بیانیه ای خطاب به کارگران و مردم ایران، موجودیت خود را به منظور دفاع از آرای مردم اعلام کرده و گفته است که به زودی راهکارهای خود را برای گسترش مبارزه به محیط های کار اعلام خواهد کرد. متن این بیانیه را در زیر می خوانید:

کارگران آگاه! مردم قهرمان ایران! گرچه در کارزار تبلیغاتی هیچ گاه برنامه ای از سوی کاندیداها به طور واقعی به سود مردم و به خصوص کارگران ارایه نشد، اما موج وسیع مشارکت در انتخابات، به ویژه حضور چشم گیر کارگران، نشان از آن داشت که این آرا در جهت منافع عموم مردم ایران و برای تغییر شرایط موجود در پی آن است تا دوم خرداد دیگری را رقم زند که کارگران نیز آگاه و مصمم آینده خویش را در آن جستجو کنند. متأسفانه روند برگزاری انتخابات و نتایج آن همان گونه که انتظار می رفت و مسبوق به سابقه بود به تقلب وسیع در غلطید و آرای مردم با شیوه های گوناگون به غارت رفت. در پی آن موج وسیعی از سرکوب و ارباب و دستگیری و زندان و در نهایت کشتار جوانان، زنان و مردان به دست ایادی چماق دار و حامیان تقلب و دروغ به راه افتاد و کودتای انتخاباتی در صدد استحکام بخشیدن به پایه های خود است. امروز همگان برای استیفای آرا و تحقق خواست های خود، بدون توهم نسبت به درگیری های جناحی، در اعتراض اند. حامیان کودتا اعتراض های مسالمت آمیز را به خون کشیده و ایران را در سوگ شهیدانش به ماتم نشانده است. همه مردمی که در مقاطع مختلف تاریخی در این مرز و بوم افتخار آفرین بوده اند از نظر دولت کودتا و حامیانش خس و خاشاک اند و متهم

جنبش سبز ایران که امروزه توسط مدیای هوادار سیاست های غرب جنبش دموکراسی در ایران نام گرفته است، گویا یک "کمیته کارگری برای دفاع از رای مردم" کم دارد که توسط انقلابیون سبز طیف اصیل توده ای و اکثریتی در سایت اخبار روز اعلام شده است.

کمیته محترم اعلام شده اگر توانست در میان جنبش مورد دفاعش کمیته های دفاع از کارگران اخراجی و شورا و اتحادیه و حزب سیاسی کارگران سازمان دهد، شاید بتواند دل تعدادی کارگر را هم برای دفاع از رای شان نرم کند. انقلابیون سبز کمیته ای برای آزادی اساتلو و ابراهیم مددی اعلام کنند تا کارگران هم در مورد ایجاد کمیته ای برای دفاع از رای آنها با هم مشورت کنند.

کمیته اعلام شده فرموده است که "کارگران شریف و مبارز همچنان که همیشه نشان داده اند در مقاطع مختلف تاریخ مبارزات ایران همواره علیه دیکتاتوری و استبداد در کنار مردم و پیشاپیش آنان بوده و فصل الخطاب واقعی در ظفرمندی مردم هستند".

طبقه کارگری که از همین تاریخ و منجمله از انقلابات ۵۷ درسی نگرفته باشد که دنبال طبقات دیگر نرود و برای دیگران فداکاری نکند، همیشه شایسته زیستن در شرایط جهنمی امروز است. کارگری که فراموش کرده که "کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما" دنبال جریان اسلامی افتاد و به فرمان امام هم اعتصابش را شکست، شایسته است همیشه بویژه در دوران مبارزه با دیکتاتورهای فریب ضد دیکتاتورهای امروز و دیکتاتورهای فردا را بخورد.

در اینمورد به تفصیل خواهم نوشت.

اطلاعیه مورد بحث ضمیمه است.

به اغتشاش و آشوب و پیروی از توطئه بیگانگان، و فرار است به شدت سرکوب شوند. اما مقاومت دلیرانه فرزندان وطن بنا ندارد تا تسلیم ژاژخواهی مشتی غارتگر شود.

کارگران شریف و مبارز همچنان که همیشه نشان داده اند در مقاطع مختلف تاریخ مبارزات ایران همواره علیه دیکتاتوری و استبداد در کنار مردم و پیشاپیش آنان بوده و فصل الخطاب واقعی در ظفرمندی مردم هستند. امروز هم مردم نیازمند این هم آوایی و رزم مشترک برای بازپس گیری آرای خویش از دستگاه دروغ و تقلب چشم به نیرو و عزم و اراده کارگران دوخته اند. شرایط کنونی از ما کارگران طلب می کند تا ضمن حفظ استقلال و پرهیز از درغلطیدن به هرگونه پیروی و دنباله روی، به اتکای خلاقیت و دانش مبارزاتی خود، بادرک موقعیت خطرکنونی به مبارزات مردم هرچه بیشتر تعالی و یاری بخشیم.

این وظیفه بزرگ از راه اعتراض فراگیر و مباردت به تحصن و اعتصاب های برنامه ریزی شده، می تواند حکومت گران را به عقب نشینی و تسلیم درمقابل خواست برحق مردم وا دارد. اشکال مختلف اعتراضی متمرکز و سازمان یافته در محل های کار و تولید و هماهنگی با سایر کارگران در کارگاه ها و کارخانه ها و مراکز تولید و خدمات، روحیه مبارزاتی را در میان مردم تقویت خواهد کرد.

کمیته کارگری دفاع از آرای مردم پیشنهادهای خود را طی بیانیه های بعدی به آگاهی شما کارگران شریف و مبارز خواهد رساند.

کمیته کارگری دفاع از آرای مردم ایمان دارد که با پاسخ درخور و شایسته ی قهرمانان عرصه کار، مبارزات مردم برای دفاع از آرای شان به بار خواهد نشست و حداقل نتیجه ی آن تقویت دموکراسی و نفی هرگونه استبداد خواهد بود. بیانیه های کمیته کارگری دفاع از آرای مردم از iran-طریق روزنامه اینترنتی اخبار روز chabar.de منتشر خواهد شد

پیروز باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران
کمیته کارگری دفاع از آرای مردم

۸۸/۵/۴

کارگران و موقعیت حساس کنونی

**یداله خسروی عضو سابق شورای کارکنان
نفت و دبیر سندیکای کارگران پالایشگاه
تهران**

نمایش انتصابی ریاست جمهوری اسلامی با کودتای رهبری اسلامی در جهت تصفیه حساب نهایی رقبای حکومتی اش و مطلق شدن حاکمیت جناحی بر جناحی دیگر نظام، به وضعیتی رسیده که پرده ها دریده شده و رویارویی علنی جناح ها فرصتی به مردم داده تا با تظاهرات خیابانی خشم خفته خود را به اشکال گوناگون و شعارهایی همچون، مرگ بر دیکتاتور، دیکتاتور حیا کن سلطنت را رها کن، سید علی پینوشه ایران شبلی نمی شه، علی، احمد پینوشه، ایران شبلی نمی شه و یا مرگ بر این دولت مردم فریب به نمایش گذارند. این تظاهرات ها که در اکثریت شهرهای مهم برپا شده، یادآور گوشه ای از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران است.

در آن سال مردم به ستوه آمده از دیکتاتوری شاه در جهت رهایی از نکتب سلطنت به مبارزه مستقیم با رژیم روی آوردند. در این مبارزه افشار مختلف اجتماعی هر یک با انگیزه ها و خواسته های مشخص پا به این میدان نفی رژیم گذاشتند. کارگران و تهیدستان جامعه برای رسیدن به یک زندگی بهتر انسانی و پایان دادن به نابرابری های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در عرضه مبارزه با رژیم گام برداشتند.

بنا بر نظر اکثریت قریب به اتفاق تحلیلگران سیاسی نقش طبقه کارگر برای سرنگونی رژیم شاه با اعصابیات سراسری و عمومی غیر قابل انکار است و کارگران ضربه نهایی را بر پیکر رژیم گذشته وارد کردند. اعتصابات کارگران صنایع و کارخانجات بزرگ چون نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع فولاد، مس و... با هماهنگی و همکاری با فعالین سایر جنبش های اجتماعی در تسریع سرنگونی شاه نقش تعیین کننده ای داشتند. اما بخاطر ضعف سازماندهی نیروی انقلابی کارگران، ضد انقلاب بر موج این اقدام تاریخی سوار و با شعارهای فریبنده، پائین ترین رده اجتماعی یعنی مذهبیون سنتی را بر جامعه حاکم کرد که نتیجه بیش از ربع قرن این حاکمیت، وضعیت فلاکت بار طبقه کارگر و مردم زحمتکش در موقعیت کنونی است.

در آنمقطع با اینکه بخشی از کارگران دارای تشکلات محیط کاری خود بودند، اما در سطح ملی و در پیوند با یکدیگر از هیچ مکانیزمی بهره مند نبودند. و بخاطر همین تقیصه بزرگ به دنباله روی از سایر نیروهای طبقات دیگر کشیده شدند و به جریانی سیال و بی هدف و بی برنامه در تظاهرات خیابانی شرکت داشتند. از طرفی علیرغم تشکیل شوراهای کارگری توسط کمیته های کارخانه ها و اعمال کنترل کارگری بر محیط کار خود، فعالین کارگری بی توجه به مساله کسب قدرت سیاسی که به مساله روز جامعه تبدیل شده بود، خود را

در کارخانه و محل کار خود محبوس کرده و به رفع مشکلات مرکز کاری خود مشغول شدند. در آن موقعیت که تمامی امکانات جامعه سازماندهی طبقه کارگر در سطح ملی را نوید می داد، در آنمقطع که توازن قوا در کل جامعه بنفع مردم ستمدیده و بخصوص طبقه کارگر بود، در آنزمان که تمامی فعالین مبارز و از جان گذشته در میدان مبارزه حضور فعال داشتند، در وضعیتی که شوراهای انقلابی توسط کارگران و زحمتکشان و سربازان در سراسر کشور سامان یافته بود و کارگران در شوراهای تسخیر قدرت سیاسی در سطح مراکز کاری خود متحد شده بودند، متأسفانه بعلت عدم آگاهی از نیروی بالقوه خود و بعلت عدم سازمانیابی یکپارچه و متحد در سطح محلی و ملی و عدم توجه به مساله کسب قدرت سیاسی و عدم وجود یک منشور و برنامه منسجم کارگری برای ارائه به طبقه کارگر، کارگران دنباله رو جریانات طبقات دیگر شدند. این جریانات نیز با استفاده ایزاری از نیروی کارگران و زحمتکشان، از آنها بعنوان نزدیکان صعود به قدرت سیاسی استفاده کردند و روزگار طبقه کارگر و مردم زجر کشیده را به روز سیاه امروز رساندند.

طبقه کارگری که در شکوفایی انقلاب در راس حرکت و هرم جامعه قرار داشت و با اعتصابات شکوهمند خود رژیم شاه را سرنگون کرد، به قعر جامعه سوق داده شد و جای خود را به پائین ترین و عقب مانده ترین قشر جامعه داد. مبارزات امروز مردم در ایران به بهانه تقلب در انتصابات رئیس جمهوری و صحنه هایی که مقابل جثمان ما قرار دارد، یادآور لحظاتی از انقلاب سال ۵۷ است. اشتباه بزرگی که ما فعالین کارگری (گر چه با خلوص نیت کامل) بخاطر عدم شناخت واقعی نسبت به منافع طبقاتی خود در آن مقطع مرتکب شدیم باعث فلاکت امروزی ما است. طبقه ای بی تشکل، زیر خط فقر، فاقد هر گونه آزادی های سیاسی و اجتماعی و در تحتانی ترین بخش جامعه. آیا این سرنوشت محتوم ما بود و راه نجاتی از این سیاه روزی وجود نداشت؟

در مورد این خطای تاریخی دلایل بسیاری را می توان برشمرد. از جمله، بی توجهی مطلق ما به سازماندهی یکپارچه و متحد کارگران در سطح جامعه، بی توجهی مطلق ما نسبت به خیزش تسخیر قدرت سیاسی و گرفتن سرنوشت خویش به دست خود همگام با متحدان بالقوه طبقه کارگر همچون فعالین سایر جنبش های اجتماعی که در صحنه مبارزه بودند. دنباله روی از نیرو ها و نهادهای غیرکارگری که با برنامه ای مشخص از طبقه کارگر بعنوان تسمه نقاله برای صعود به قدرت سیاسی استفاده می کردند. و...

آیا این خطای فاحش را بایستی تکرار کرد؟ آیا نیاپستی از آن اقدامات درسی آموخت و حلق آویز گوش کرد؟ آیا باز هم همچون سی سال پیش بایستی با نفی بخشی از سرمایه داران دنبالچه و نزدیکان ترقی بخشی دیگر از این زالوصفتان شویم؟

جواب دادن به چنین سئوالاتی بر عهده فعالین راستین طبقه کارگر در ایران است. که بگویند چگونه با اقداماتی عملی می توان از وقوع

فاجعه سی سال پیش جلوگیری کرد و اجازه تکرار تاریخ را به نیروهای طبقاتی دیگر نداد و از سقوط مجدد این طبقه به قعر جامعه جلوگیری بعمل آورد.

بنظر من راه نجات جلوگیری از تکرار آن فاجعه در سازمانیابی سریع و یکپارچه کارگران در سطح کشور است. اینک که جناح های مختلف سرمایه برای بهره وری بیشتر از ثروت موجود مشغول جدال با یکدیگرند، اینک که مشغول نشان دادن چنگ و دندان نسبت به یکدیگر هستند، وظایف فعالین کارگری و متحدان آن در ایران ایجاب می کند که از این فرصت طلایی بوجود آمده حداکثر استفاده را بعمل آورند. با کمک سایر فعالین اجتماعی متحد خود، سازماندهی فوری تشکلات مورد نظر کارگران را در دستور کار همین امروز خود قرار دهند. چرا که امکان سازش از بالا وجود دارد و ممکن است فردا خیلی دیر باشد. کجا هستند؟ کارگر نفت ما، مبارزه سر سخت ما؟ مبارزینی که طی این سال ها در مراکز کاری مختلف اطلاعیه و اعلامیه می دادند چه می کنند؟ آیا در چنین موقعیتی نمی خواهند سر از لاک اطلاعیه دادن بردارند؟ لحظه کنونی احتیاج به عمل انقلابی دارد نه نوشتار انقلابی. سازمانیابی کل طبقه کارگر در مقابل کل سرمایه.

در لحظه کنونی فعالین کارگری در صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع فولاد، ماشین سازی ها، صنایع مس، مجتمع های صنعتی، کارگران پروژه ای و... وظیفه بسیار سنگینی بر عهده دارند.

امکان اعلام تشکلات مورد نظر کارگران، سازماندهی کارگران در شوراهای انقلابی کارخانجات و محلات، سازماندهی شوراهای کارگاه های کوچک، کارگران بیکار و پروژه ای با افق اتحاد آنان در سطح ملی و با منشور و برنامه مشخص کارگری در جهت تحقق خواسته های آنی و آتی طبقه کارگر از اهم وظایف سنگین فعالین کارگری در ایران است.

لازم است به این ضرورت حیاتی جنبش کارگری در مقطع کنونی جامعه عمل پوشانده شود. و در راستای اتحاد یکپارچه کارگران و جلوگیری از دنباله روی از جریانات سرمایه داری و نیروهای غیر کارگری حد اکثر تلاش را بعمل آورد. ایجاد صف مستقل طبقه کارگر و هم پیمانان آنها از جمله جنبش دانشجویی، جنبش زنان، معلمین، پرستاران، کادر آموزش و پرورش، ملیت ها، نویسندگان و نیروهای مترقی، راه بهره برداری از کارگران توسط بخش دیگری از سرمایه را سد خواهد کرد و امید به پیروزی نهایی را صد چندان خواهد نمود. خود را برای ورود به مصاف بر سر قدرت سیاسی آماده کنیم.

پیش بسوی سازماندهی شورایی و تشکلات مورد نظر کارگران و سایر نیروهای انقلابی در سطح جامعه.

برگرفته از سایت آزادی بیان.

اولین بار در تاریخ صد سال گذشته؛

تمام گرایشات ناسیونالیسم چپ و راست در یک جنبش واحد

محمد قاجاری

انقلاب سفید و اصلاحات ارضی شاه در 1341 رفرم های مورد نظر حزب توده را تا سطحی جواب داد. با خالی شدن زیر پای این حزب و هم چنین جبهه ملی، اینها و انتصابات چریکی شان در سازمان فدائیان و مجاهدین خلق تماماً به لحاظ سیاسی فرهنگی زیر سلطه جریان منتقدتر و قاطع تر اسلامی در مقابل شاه رفتند. پوپولیسم چپ از آن دوره زیر تاثیر جنبش اسلامی است. سیاست های حزب توده و اکثریت و طیف اینها در گروه های کوچکتری از راه کارگر و فدایی در تمام سالهای گذشته، بخشی از جنبش ملی - اسلامی بوده است. در دوره ای که جنبش سرنگونی بنیل آمریکا رفت، بخش هایی از اینها پرو آمریکایی شدند. امروز که جنبش ناسیونالیسم پرو غرب به رهبری جبهه موسوی جلو افتاده است، تمام مشکلات اینها حل است؛ هم ناسیونالیستی است، هم اسلامی است، هم "خودی" و به نوعی "غیر غربی" است. این است که اینها با سر نبالش افتاده اند. در چپ ایران اما پوپولیسمی سر بر آورده است که از اینها غربی تر و سکولارتر و ضد مذهب تر است. این همان چپ سنتی برون حزب کمونیست کارگری از روز اول تشکیل آن است. امروز هر دو بخش این پوپولیسم جنبش شان برای اولین بار در تاریخ بر هم منطبق است. این جنبش هم پرو غربی است هم عناصر شرقی از فرهنگ را به دلیل حضور اسلاميون سبز در خود دارد. به همین دلیل امروز ناسیونالیسم ایرانی در شاخه های چپ و سوسیال دمکرات و توده ای و غیر توده ای همگی صاحب یک جنبش واحد شده اند. اطلاعاتی کمیته مرکزی حزب توده که در همین شماره نشریه پاسخ آمده را با فراخوان کلیه بخش های چپ ناسیونالیست در دو سازمان راه کارگر، اکثریت، اقلیت، حزب کمونیست کارگری، حزب اتحاد، اتحاد سوسیالیستی (سازمان آذین - مقدم)، مائونیست ها و محافل و فعالین سرگردان سنت ناسیونالیسم چپ را در کنار هم قرار دهید تا متوجه شوید تمام آنها را در خطایشان به طبقه کارگر ایران بدون یک ذره کمبود نمایندگی میکند. مقاله سخنگوی ناسیونالیسم بزرگ ایران داریوش همایون را هم در همین شماره این نشریه مطالعه کنید تا ببینید به همان روشن بینی این ناسیونالیست های چپ و رفرمیست اما با درک دقیق تر طبقاتی از این جنبش، دقیقاً مثل همین چپ های ناسیونالیست خواستار بدون قیدو شرط شرکت همه با هر فکر و عقیده ای در این جنبش شده است. تفاوت همایون با چپ ناسیونالیست این است که او علناً می پذیرد که رهبری موسوی بر این جنبش ابداً جای نگرانی نیست، مهم ارزش های دمکراسی لیبرال و سنت های ناسیونالیستی ایرانی درون آن است که به این جنبش هویت و جهت و خون تازه میدهد.

چپ ناسیونالیست هنوز اعتماد به نفس کافی برای حمایت علنی از موسوی را ندارد. در عوض در عمل همان کار را می کند؛ همه را دست بسته به درون آن فرا میخواند، دقیقاً همانطور که حزب توده علناً و به نمایندگی از تمام ناسیونال چپ ها کرده است.

برگ زرین تاریخ ایران

داریوش همایون

یک هفته ای پس از انتخاباتی که همه چیز را به هم ریخت هنوز نمیتوان مسیر رویدادها را به روشنی دید. احتمالات گوناگونی میتوان داد و بستگی به عوامل بسیار دارد. رژیم تا کجا در خشونت و بی اعتنائی به مردم خواهد رفت؛ مردم تا کجا خواهند ایستاد؛ و چه بخش هایی از رژیم به مردم خواهند پیوست؟ ولی یک امر را مسلم میتوان گرفت. جمهوری اسلامی، از جمله ولایت فقیه، چنانکه در سی ساله گذشته بود پایان یافته است. روند مقاومت ناپذیر لیبرال شدن فرهنگ و دمکراتیسم شدن جامعه و حکومت ایران تکان اصلی را خورده است و به عقب رانده خواهد شد. انتخابات ریاست جمهوری را از همان آغاز پیکار انتخاباتی بر سر دواهایی بسیار بالاتر از مقام ریاست جمهوری بازی کردند. از سویی نسل تازه، و ردمی سپاهی حافیانی رهبری رژیم برای برقراری تسلط بی چون و چرای خود آماده می شد؛ از سویی نیروهای جامعه مدنی ایران در پی فرصتی برای پیش تاختن و دگرگون کردن فضای سیاست، از جمله جا انداختن گفتتمان تازه دمکراسی لیبرال می بودند؛ و از سوی دیگر بخش هشیارتر رهبری سنتی انقلاب و جمهوری اسلامی پایان خود را به روشنی میدید و نومیانه آماده بود در کنار نیروهای جامعه مدنی نیز قرار گیرد. بازی ناشیانه و گستاخانه حکومت احمدی نژاد با انتخابات را می باید در پرتو این واقعیات دید. او و فرماندهان سپاه که اکنون قدرت پشت پرده اند میخواستند به یک ضرب شصت، هم جنبش مدنی ایران را سرخورده کنند و هم پایگاه قدرت مطلق بسازند که دیگر پروانی از ظواهر قانونی نیز نداشته باشد. اکنون تخم مرغ در کلاه احمدی نژاد و قدرت های پشت سرش شکسته و نبردی که به این بزرگی انتظارش را نداشتند در گرفته است. هر سه سوی کارزار بر سر دو راهی اند. رژیم میداند که اگر تسلیم شود بازی را دیر یا زود خواهد باخت، در همان حال اطمینان ندارد که بتواند با هر اندازه خشونت نیز موج اعتراض و عصیان را که برخاسته است فرو نشاند. تاکتیک های بی رحمانه همیشه کارساز نبوده است و حکومت احمدی نژاد در سطح های گوناگون جامعه بیش از آن با مخالفت روبروست که دست گشاده ای داشته باشد. مردم بوی پیروزی را اگر چه در نور دست شنیده اند و اگر اکنون کوتاه بیایند نه تنها فرصتی طلایی را از دست خواهند داد بلکه راه یک حکومت فاشیستی تمام عیار را از روی نمونه اروپای مرکزی دهه سی سده گذشته هموار خواهند کرد. "روحانیت" سنتی فرمانروا که هم اکنون تکه های مهمی از غنیمت های مالی و سیاسی را به پاسداران باخته است در پیروزی احمدی نژاد پایان خود را می بیند. پردمیری های او در مناظره انتخاباتی اش روند نبرد آینده قدرت را به روشنی نشان داد: پاکسازی آمیخته با رسوائی هر کسی بر سر راه دیکتاتوری فاشیستی آینده قرار داشته باشد. اما کار بر رهبران سنتی نیز آسان نیست. آنها متحدانی جز نیروهای جامعه مدنی ندارند و آن نیروها گرایش های عرفیگرا (سکولار) و لیبرال - دمکرات خود را به بائگ بلند اعلام داشته اند. یا آنکه هیچ کس به ویژه از بیرون ایران نمیتواند فرا آمد این کارزار سه جانبه را پیش بینی کند همه چیز بستگی به درجه پایداری توده بزرگ مردمی دارد که به پیش تازی نسل جوان ایران سرتاسر نظام ولایت فقیه را چالش کرده اند. آنها تا

کنون شمار روز افزون کشتگان و زخمی ها و بازداشت شدگان را تاب آورده اند. حکومتی که هم اکنون سپاهی است و از بالای سر مراجع قانونی عمل میکند با همه سرکوبگری ها از خاموش کردن آنان بر نیامده است. رهبران نمادین (سمبولیک) جنبش مردمی، رقیبان اصلی انتخاباتی احمدی نژاد و رئیس جمهوری پیشین، بارها نکرند میدان به حرکت توده خشمگین جهت میدهند و مبارزه را (تا کنون) در مسیر درست خود - تمرکز بر انتخابات، و دوری از خشونت حتی در پاسخ خشونت - نگهداشته اند. متحدان تاکتیکی مردم در میان رهبران مذهبی از درون نظام به مبارزه مردمی یاری میرسانند. در همان حال حکومت سپاهی (حکومت بالقوه کنونی که اگر این کارزار را ببرد رسمیت خواهد یافت) همه تاکتیک های فریب و سرکوبگری را که از رژیم های دیکتاتوری و توتالیتر آموخته است بیش از پیش برای در هم شکستن مقاومت مردم بکار میگیرد. از کشتن و سر به نیست کردن رهبران جنبش، از ترساندن تظاهر کنندگان، از گشادن دست اوایش بسجی بر جان مردم، از دروغ پرانی، از کشتادن تظاهرات خویشتن دارانه مردم به خشونت، ما میباید انتظار بنترین ها را داشته باشیم. هزینه های این کارزار برای مردم سنگین خواهد بود. هر چه در روز ها و هفته های آینده بتوان دید فداکاری و قهرمائی است - به گفته چرچیل اشگ و عرق و خون. این بر خود آنهاست که میان پیروزی احتمالی و پرداخت واقعی سنگین ترین هزینه ها یکی را برگزینند.

ما همه مردمائی که سی سال یا چنین برگشت روزگار را پیش بینی میکردیم یا آرزویش را میداشتیم چه باید بکنیم؟ منتظر باشیم که یک رهبر خمینی وار فرماندهی را در دست گیرد؛ هر کدام خواست های حد اکثر خود را پیش بکنیم؛ پشتیبانی خود را از جنبش مردمی دریغ کنیم چرا که موسوی از خردشان است؛ موسوی را در یکی دیگر از غلیان های تلف آوار احساساتی مان به آسمان برسانیم؛ باز دست پنهان اوایما و بی بی سی و دیگران را ببینیم و "تنوری" ببیقیم؛ یا بکشیم که ویژگی های جنبشی را که هر چه بشود برگ زرینی در تاریخ ایران خواهد بود دریابیم و همراه آن برویم؟

خیزش باشکوه مردم ایران نه فرمانده دارد، نه رهبر، نه از جایی هدایت میشود. موسوی رهبر نمادین این پیکار شده است ولی سه ماه پیش موسوی که بود؟ آنها که سی سال بهانه آوردند که مبارزه رهبر می خواهد اکنون می توانند ببینند که مبارزه بر عکس رهبر می سازد. بر سطح طبقه متوسط فرهنگی دهها میلیونی ایران که یک بار دیگر ایران، دمکراسی و حقوق بشر را بالاتر از همه نهاده اند و از سرچشمه های ناسیونالیسم ایرانی و لیبرال دمکراسی اروپائی سیراب میشوند رهبری این جنبش را در دست دارند. از این نظر ها جنبش 22 خرداد، یا سبز، یادآور انقلاب مشروطه است که انقلابی به رهبری گفتمانی بود که سرامدان طبقه متوسط کوچک آن روز ایران پیش تاز آن بودند. با آنکه همه گروه های سنی جمعیت ایران در آن شرکت جسته اند موج کوه پیکر جوانان بیست سی ساله ای در پشت این جنبش است که فرض می شد فرزندان مغز شونی شده انقلاب اسلامی اند. انتخابات و موسوی موضوع اصلی این جنبش نیستند و موسوی برای تغییر رژیم نیامده است؛ او همان است که گفته است: اصولگرای اصلاح طلب با اینکه هر تغییر شعار، و برداشتن تکیه از انتخابات، هر محکوم کردن موسوی به دلیل کسی که هست و کسی که بوده است، هر تسلیم شدن به خشونت و تلافی کردن و انتقام جویی به بیراهه خواهد رسید. کوتاه بینی و رفتار کونکته احساساتی در چنین درام سهمگین، یک بار دیگر ما را به شکست خواهد کشاند.

برگرفته از سلیت حزب مشروطه ایران

مقابله با کودتای ارتجاع حاکم وظیفه مبرم جنبش کارگری در لحظه کنونی

در مرحله کنونی، مقابله با کودتای ارتجاع حاکم اصلی ترین، مبرم ترین و با اهمیت ترین وظیفه جنبش کارگری قلمداد می شود و فعالین جنبش، سندیکالیست ها و همه مدافعان حقوق زحمتکشان می باید نیرو و امکانات خود را در خدمت این وظیفه مبرم و اولویت غیر قابل چشم پوشی قرار دهند!

میهن ما روزها و لحظه های حساس و سرنوشت سازی را از سر می گذارند، کودتای انتخاباتی ارتجاع حاکم با هدف تحمیل دوباره دولت ضد مردمی احمدی نژاد و غارت ثروت ملی کشور، تاکنون با حضور توده های میلیونی و نیز مقاومت اصلاح طلبان به موفقیت کامل نرسیده و مبارزه تحسین برانگیز مردم دلیر میهن ما بسیاری از اهداف کوتاه مدت و بلند مدت کودتاچیان گوش به فرمان ولی فقیه را خنثی و یا با دشواری بسیار جدی روبرو ساخته است. مبارزه جنبش مردمی علیه کودتای از قبل طراحی شده انتخاباتی با همه نقاط ضعف و قدرت خود، فصل نویی را در تاریخچه حیات رژیم ولایت فقیه رقم زده و به عبارت دقیق تر جنبش اعتراضی کنونی بزرگترین و ژرف ترین چالش جمهوری اسلامی طی سی سال اخیر ارزیابی می شود.

در این جنبش برخلاف تبلیغات هدفمند و پس گرایان و مدافعان و نظریه پردازان آشکار و پنهان کودتاچی، طبقات و قشرهای محروم و زحمتکش جامعه و پیشاپیش همه ی آنها کارگران موضع بی طرف و منفعل ندارند. طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در جنبش اعتراضی کنونی نقش داشته و در قبال آن از سیاستی کاملاً جانبدارانه که بر پایه منافع طبقاتی آنها قرار دارد، برخوردار هستند. کارگران و زحمتکشان میهن ما بیش از سایر طبقات اجتماعی از سیاست های رژیم ولایت فقیه و به ویژه عملکرد فاجعه بار دولت احمدی نژاد در چهار سال گذشته لطمه دیده و دچار زیان های جدی و گاه جبران ناپذیر شده اند و درست به همین علت در شکل گیری و تداوم این جنبش نقش داشته و کامیابی آن را در جهت منافع و حقوق خود ارزیابی کرده و شکست آن

را شکست خود تلقی می کنند. اگر بخواهیم تحلیلی دقیق از چگونگی شکل گیری و اعتلای جنبش اعتراضی کنونی به دست دهیم، بی تردید، یکی از عوامل مهم، تاثیرگذار و اصلی آن مبارزات طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان علیه برنامه های به شدت ضد مردمی رژیم و یا به عبارت دیگر سمت گیری اقتصادی-اجتماعی آن است که سبب پایداری شدن حقوق دموکراتیک توده های محروم و دیگر اقشار جامعه از جمله قشرهای میانه حال و بخش هایی از سرمایه داری که با تولید ملی سروکار دارند، گردیده است، بنابراین زحمتکشان در تداوم جنبش کنونی و بویژه مقاومت در برابر کودتای ولی فقیه، دارای نقش عمده بوده و از منافع جدی برخوردار هستند. طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به خوبی از ماهیت ارتجاع حاکم و محتوی سیاست های آن آگاهی دارند. فراموش نکرده ایم پیش از برگزاری انتخابات و در مرحله تبلیغات، دولت احمدی نژاد برای جلب نظر کلان سرمایه داران و در راستای برنامه راهبردی تامین امنیت سرمایه به زیان کارگران در هماهنگی کامل با ولی فقیه گفته بود، طرح اصلاح قانون کار در چارچوب برنامه تحول اقتصادی و هدفمندسازی پارانه ها از اواخر خرداد ماه سال جاری، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در طول چند ماه آینده این قانون قطعاً اصلاح خواهد شد. اصلاح قانون کار در راستای نسخه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که دولت احمدی نژاد حامی و پشتیبان آن است، ضربات بزرگی را به حقوق، منافع و دستاوردهای تاریخی کارگران و زحمتکشان ایران وارد خواهد ساخت. یکی از جنبه های بسیار مهم حمایت و حضور طبقه کارگر در جنبش اعتراضی کنونی و مقابله با کودتاچیان تاریک اندیش مصمم به کشتار مردم بی سلاح و بی دفاع، رابطه تنگاتنگ و مستقیم میان برنامه های اقتصادی و تاثیر آن بر حقوق و منافع زحمتکشان است. در واقع از آنجا که احیای حقوق سندیکایی و ایجاد و احیای سندیکاهای مستقل کارگری و بطور کلی تضمین و تامین حقوق بنیادین کار از خواست های مبرم و عاجل جنبش کارگری در مرحله کنونی است، با برنامه های ارتجاع حاکم و تجربه چهار سال گذشته طبقه کارگر آگاه و مجرب میهن ما، به درستی دریافته است، اجرا و ادامه برنامه های فعلی هر چه بیشتر به زیان منافع و تامین حقوق سندیکایی بوده و تضمین حقوق بنیادین کار را امکان ناپذیر می سازد. دولت احمدی نژاد در سالیان اخیر با کمک

برگرفته از سایت حزب توده ایران

نخندید!**یادداشت هایی بر یک انقلاب****زنده باد حمید تقوایی!****مصطفی صابر (رئیس دفتر سیاسی حککا)**

در ایران انقلابی عظیم آغاز شده است. در این چند روز در فکر این بودم که یادداشت هایی در رابطه با آن بنویسم و هر بار حتی فرصت نوشتن عجله ای هم فراهم نشد. امیدوارم این فرصت دست بدهد. ولی یک نکته را مطلقاً نمی شود به عقب انداخت. و آن مساله رهبری است. از اینجا شروع کنیم و امیدوارم به نکات دیگر بعداً برسیم.

پیروزی این انقلاب که احتمالاً مسیر پر پیچ و تاب خواهد داشت، رهبری می خواهد. یک حزب رهبری کننده می خواهد و این حزب کمونیست کارگری است که 30 سال برای آن آماده شده است. با کوهی ادبیات، سیاست های روشن، کادرها و فعالین و صفی از رهبرانی که قابلیت های خود را در عرصه های مختلف نشان داده اند و امروز از طریق کتل جدید با میلیون ها مردم سخن میگویند. اما برای تامین رهبری انقلاب فقط حزب کافی نیست. چهره می خواهد. یک شخص که حرف دل همه را میزند. کسی که نماینده شجاعت و جسارت توده های انقلابی است. کسی که باید در لحظات حساس تصمیمات درست و قاطع اتخاذ کند، به موقع انعطاف و همه جانبه نگری نشان دهد.

رهبر انقلابی که اکنون در ایران آغاز شده است چه کسی میتواند باشد؟ فکر کنم جای تردیدی نباید باشد: حمید تقوایی، لیدر حزب کمونیست کارگری. صادقانه بگویم حتی شاید یک هفته پیش هم با این اعتماد به نفس اینرا نمی گفتم. گرچه همانوقت هم حمید را شایسته ترین فرد میدانستم. اما امروز با وقایعی که در یک هفته گذشته در جامعه رخ داده، با روحیه انقلابی شگرفی که مردم نشان داده اند، با نقشی که حزب و بویژه حمید تقوایی ایفا کرده است، هیچ تردیدی ندارم که حمید تقوایی رهبر این انقلاب است. او برای رهبری این انقلاب آمده است، حزبی بزرگ و توانا و یک جنبش عظیم و پرقدرت پشت سر اوست که گوشه هایی از نیروی عظیم آنرا در چند روز اخیر بنده ایم.

انقلابی که در ایران راه افتاده است اگر پیروز شود سرنوشت قرن بیست و یک را رقم میزند. اما تحقق این پیروزی احتیاج به کار عظیم و هرکولی دارد. هیچ کس نباید اهمیت کار و ابتکار و تلاش خودش را در تامین رهبری این انقلاب دستکم بگیرد. ولی چه خواهیم و چه نخواهیم در هر انقلاب یک فرد جایگاه برجسته ای همچون اسپار تاکوس و لنین بعنوان رهبر کل حرکت اجتماعی پیدا خواهد کرد. حمید تقوایی نشان داده است که این شایستگی و قابلیت را دارد. دستکم کاندید ما حزب کمونیست کارگری ها و توده های وسیعی است که روز به روز بیشتر متوجه حزب و فراخوان هایش میشوند. برای به پیش راندن انقلاب، برای پیروزی آن بسیار اهمیت دارد که حمید تقوایی را بعنوان رهبر انقلاب مردم علیه جمهوری اسلامی به همه بشناسانیم.

17 ژوئن 2009

عمق آزادی خواهی سبز پوشان در مقابل سفارت رژیم در لندن!**کیهان افرا**

بعد از یک روز کاری سخت به دلیل هواس پرته که داشتم مجبور بودم کاری را دوبار انجام بدهم! خسته و کوفته خودم را به خونه رساندم. تصمیم داشتم من هم مثل صدها نفر دیگری که برای اعتراض به جمهوری اسلامی جلو سفارت در لندن میروند بپیوندم. درست است هرکس با برداشتی و توقعی به آنجا میرود. اما برای من کنجکاو و در عین حال پی بردن به خواسته های این طیف از مردم در خارج کشور مشوق اصلی من برای رفتن به جلو سفارت بود. قصدم از نوشتن این چند سطر مشاهداتم از نحوه برخورد سازمان دهندگان و بعضی از تظاهرات کنندگان با کسانی بود که حامل عقاید و نظراتی متفاوت از دیگران بودند. کسانی که امروز دم از آزادی و دموکراسی می زنند به گواه اتفاقی که امروز دیدیم ضد آزادی! و کسانی هستند که بعد از به قدرت رسیدن آزادیخواهان را دوباره فقط به دلیل داشتن عقاید متفاوت پشت میلهای زندان میبرند! امروز مردم دسته دسته به محلی که پلیس برای تجمع در نظر گرفته بود میرفتند. رنگ سیاه و سبز به شدت توزق میزد. انصافاً بعضی از دختر خانمها ترکیب این دو رنگ خوشگلترشان کرده بود!! یکی دو نفر را دیدیم با ظاهری آراسته اعلامیه های تگ برگی را میان جمعیت پخش میکردند. چند دقیقه طول نکشید که سر و صدا و هجوم تعدادی از تظاهرات کنندگان و سازماندهنگانش به طرف یکی از کسانی که در حال پخش اعلامیه ها بود بالا گرفت. چنان دورش را حلقه زدند که انگار بمب همراهش بود! کمی نزدیکتر شدم. دیدیم پلیس دخالت کرد و چهار پلیس با اونیفورم وی را به کنار تظاهرات هدایت کردند. در این حال یک نفر با کت و شلوار آراسته که کناری ایستاده بود دخالت کرد و با زور و پیچوندن دست این شخص قصد گرفتن اعلامیه ها را داشت. که نامبرده مقاومت میکرد با هم گلاویز شده بودند. البته ناگفته نماند که نتوانست اعلامیه ها را از دستش بگیرد!! از سر کنجکاو بیشتر نزدیک شدم و به صحبت های این فرد با پلیس گوش میدادم. وی به لباس شخصی گفت: "شما کی هستی؟ ما انگار هر جا برویم باید سایه لباس شخصیها پشت سرمان باشد. اینجا لندن است و شما باید یاد بگیرید اگر با کسی مخالفید نباید به زور متوسل شوید". یکی از پلیسها گفت: "این خودش پلیس است". تا اینجا گفت: اعلامیه پخش کن داد زد: "چرا شما اول خودت را معرفی نکردی؟ فکر کردی ایران است؟! شما طبق قانون وظیفه دارید که قبل از اینکه کسی را دستگیر یا خطاب قرار دهید خودت را معرفی کنید" و شروع کرد توضیح دادن که ما در ایران هم با طیف لباس شخصی روبرو هستیم. گفت: "باید کارنت را نشان بدهید". پلیس نامبرده اینکار را کرد. این قضیه با وساطت پلیسهای دیگر که فهمیدند همکارشان گذش را زده است آرام شد. با خودم گفتم "حتما این اعلامیه را باید بخوانم

ببینیم چی توش هست که این چنین اینها را بر افروخته است. از این آقا یک اعلامیه گرفتم و یک گوشه مشغول خواندن شدم. اما در حین خواندن آن چشمم به ادامه ماجرای پخش اعلامیه این چند نفر بود. انگار سوژه خوبی گیر آورده بودم. چون صادقانه بگویم شعارها و خواسته های تظاهرات کنندگان من را مجاب نکرد. جالب است یکی از سازماندهنگان و به اصطلاح انتظامات تظاهرات هرکس که این اعلامیه دستش بود ازش میخواست که تحویل ایشان دهد. که با اعتراض صاحبان اعلامیه که سه نفر بودند! و شنیدن این جمله "خجالت نمیکشید که از دست مردم میگیرید مردم خودشان عقل دارند" روبه رو میشد.

در این میان آقای دیگری سرو کله اش پیدا شد که به محض اینکه فرد مورد هتاک قرار گرفته توسط پلیس و بعضی از تظاهرات کنندگان با خبر شد. رفت و گفت: "آقای فرخ نگهدار لباس شخصی های شما امروز هم در این تظاهرات خیلی فعالند! ما میدانیم که شما پشت این حرکات هستید. این موج هم خواهد خوابید! ما دوباره همدیگر را میبینیم. شما دور ه ای پشت آقای خمینی رفتید و دوره ای رفسنجانی و خاتمی آآن هم دوباره پشت یکی از مهر ه های رژیم موسوی. من و شما در لندن هستیم بیشتر همدیگر را خواهیم دید دیگر نمیتوانید خودت را پشت این مردم قایم کنید و کمونیستها را تحویل پلیس بدهید"

با دیدن این صحنه ها آنهم در لندن احساس عجیبی پیدا کردم از یک طرف مردم را به اعتراض فرامیخوانند و از طرف دیگر با بعضی از معترضین اینگونه رفتار میکنند. این چند نفر با سماعت و اعتماد بنفس تا آخر تظاهرات ماندند و اعلامیه اشان را پخش کردند. یادم رفت که بگویم من هم این اعلامیه را خواندم و راستش را بخواهید نکاتی در آن است که خواندن آن دید وسیعتری به من داد که اصلاً داستان بر سر چی هست و کجا باید ایستاد و کجا باید نرفت. من بخاطر اینکه زیاد در این نوشته کوتاه از این اعلامیه حرف زدم بخشهایی که به نظرم جالب اومد اینجا تایپ کرده ام. "نه اسلام سبز موسوی، نه اسلام سیاه احمدی نژاد، زنده باد آزادی و برابری....پرچم سبز موسوی-رهنورد پرچم انقیاد زن، پرچم انقیاد بشریت و پرچم انقیاد آزادی است.....از خود به پرسید پیروزی این حرکت سبز چیست؟ جز تجدید انتخابات؟ جز پیروزی موسوی؟ آیا این پیروزی ماست؟...تکرار دوخرداد به زیر پرچم الله و اکبر پیروزی انسانیت است؟ نه!.....نه انتخابات رژیم اسلامی انتخابات ماست و نه تقلب در آن مساله ما. کل جمهوری اسلامی و مضحکه انتخاباتش تقلب است! اعتراض ما به فقر، محرومیت و بی حقوقی، به زن آزاری و جهمی که بر ما حاکم کرده اند، از کاتل رقابت جناحهای جمهوری اسلامی حل و فصل نمیشود.....باید مستقل از این مضحکه سبز و سیاه اعتراض خود را سازمان داد، صف خود را محکم کرد، اتحاد و انسجام خود را در مقابل جمهوری اسلامی تقویت کنیم!

Kaehan_afra@yahoo.com
لندن 18 ژوئن 2009

انقلاب، جنبش مدنی یا جنگ قدرت

نویسنده: شاره امیدوار

سی سال پس از سرنگونی رژیم طرفدار غرب شاه، خیابان های شهرهای بزرگ ایران یکبار دیگر میدان تظاهرات و درگیری هایی شده اند که یادآور خاطره انقلابی است که بی شک یکی از بزرگترین وقایع قرن بیستم به شمار می آید قدرت و توانایی روز افزون این جنبش احتمال گذرا بودن و فروکش کرنش در آینده ای نزدیک را کم می کند. با اینهمه سرانجام این جنبش به همان ناروشنی نیروهای شرکت کننده بر آن است.

از همان روز شنبه ۲۳ خرداد و بدنبال اعلام نتایج انتخابات، تظاهرات خود جوش مردم در تهران و چند شهر دیگر شکل گرفت. نتایج آنچنان دور از انتظار بود که برای بخش بزرگی از رای دهندگان هیچ شکی در مورد تقلبی بودن آن وجود نداشت. مبارزه انتخاباتی که حول نامزدی حسین موسوی انجام گرفت، پویایی ای را در شهرهای بزرگ مسلط کرده بود که برای شرکت کنندگان در جنبش سبز جایی شبیه ای در مورد پیروزی شان در انتخابات باقی نمی گذاشت. با اینهمه حتی با مشاهده دریایی عکس های منتشر شده از بسیج انتخاباتی حسین موسوی می توان جای خالی افشار محروم و زحمتکشان را در آن مشاهده کرد. در واقع جریان حامی موسوی ترکیبی است نامتجانس از افشار و طبقات مختلف.

ترکیب نامتجانس جبهه ای متحد در اعتراض به تقلب های انتخاباتی

قبل از همه جوانان شهری متعلق به افشار متوسط و بالا، بویژه دختران جوان و زنان، با پایگاه های اجتماعی کاملاً متفاوت که تنها احساسات ضد سنت گرانی آنها را به هم پیوند می دهد. احساساتی که برای بعضی در خواست های لیبرتر غربی محدود می شود و برای بسیاری دیگر ریشه در عشق به میهنی دارد که بنظر آنها بدلیل استیلاي سنت گرا ها از باقی جهان عقب افتاده و به اعتبارش صدمه خورده است. دانشجویان بخش سیاسی تر جوانان را تشکیل می دهند. با اینهمه علی رغم بازگشت تفکر چپ در میان دانشجویان در سالهای اخیر (۱)، آنها هنوز از تفکری سامان یافته حول یک جنبش سیاسی و یا صنفی همه گیر و مستقل دورند و نقطه مشترک اکثریت شان همان مخالفت با تمامیت خواهی حاکم به رهبری آقای احمدی نژاد است.

تکنولوژی های ارتباطی جایی مهمی را در زندگی جوانان به خود اختصاص می دهد و آنها در استفاده از این تکنولوژی، از پیامک گرفته تا اینترنت بسیار قابلیت یافته اند. مبارزه دائمی آنها با سیستم دولتی فیلتر کردن سایت ها به رشد مهارت ها و عمومی شدن شان انجامیده است. دیگر استفاده از پروکسی برای دور زدن فیلترهای دولتی امری عادی و در دسترس

همگان است. ارتباط گیری از طریق اینترنت نقشی مهم در جنبش اخیر، چه از لحاظ اطلاع رسانی و انتشار عکس و ویدئو ها، و چه از نظر سازماندهی تظاهرات و شعارها بازی کرده است. حتی بسیاری از سایت های دولتی حامی آقای احمدی نژاد پس از آغاز درگیری ها از سوی جوانان هک شد و مورد حمله قرار گرفت. به همه این دلایل، موتور اصلی جنبش کنونی جوانان هستند.

یورش برای انحصاری کردن قدرت

یکی از نقاط قوت حکومت ایران، همواره وجود و همزیستی جناح های مختلف مومن به نظام در بطن آن انگاشته می شد. در طول ۳۰ سال گذشته هرگز هیچ کدام از جناح های درون نظام موفق نشد که دیگران را منزوی کند و قدرت را به تنهایی بدست گیرد. از سوی دیگر خیزش یکی از جناح ها برای انحصاری کردن قدرت در گذشته همیشه عوارضی مشابه با آنچه امروز شاهدش هستیم، هرچند با ابعادی محدود تر ببارآورده است. در حال حاضر نیز در پشت رودروئی کنونی مابین احمدی نژاد و مخالفین او، در واقع یکبار دیگر خیزش یک جناح برای انحصاری کردن قدرت نهفته است. حاکمیت ایران ترکیبی است از جریان های مختلف که هر کدام حوزه های اقتصادی معینی را به خود اختصاص داده اند. گفتمان های سیاسی هر کدام از این جریان ها مانند حوزه های عملکرد اقتصادی شان در طی زمان تحول می یابد و تغییر می کند. نزدیکی این جریان ها بهم بر حسب شرائط زمان است که به بوجود آمدن جناح های مختلف در هر برهه تاریخی انجامیده است.

بدین ترتیب، عناصر تشکیل دهنده سه جناح کنونی حاکمیت که شامل محافظه کاران یا تمامیت خواهان (احمدی نژاد، بخشی از فرماندهان سپاه و رهبر)، میانه روها (بویژه هاشمی رفسنجانی و کروبی و ناطق نوری) و اصلاح طلبان (موسوی، خاتمی و...) می شود همیشه اینگونه نبوده است. فقط کافی است که به ترکیب جناح ها در آستانه پیدایش جریان اصلاح طلبی حول نامزدی آقای خاتمی برای ریاست جمهوری نظری بیانداریم تا این مسئله روشن تر شود.

در آزمون در پی دو دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، جناح محافظه کار حول نامزدی آقای ناطق نوری (که امروز در جبهه مخالف احمدی نژاد است) برای قبضه قدرت بسیج شده بود. اتفاقاً لغاتی مانند تمامیت طلب از همان زمان در ادبیات سیاسی ایران رایج شد. حمایت آقای رفسنجانی و جریان های هاله ای حول وی، به همراه دیگر جریان های فکری منزوی شده و در حاشیه نظام از نامزدی آقای خاتمی باضافه جنبش وسیع مردم به پیدایش جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد منجر شد و در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) آقای خاتمی را بمثابه نماد اصلاحات به قدرت رساند. جناح محافظه کار در آزمون کار را به آنجا رسانده بود که در تبلیغات وسیع خود آقای خاتمی را به مخالف با مبانی اسلام و انقلاب متهم کند تا جائیکه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم طی بیانیه ای، رای دادن به ناطق نوری را وظیفه شرعی و الهی نامید (۴).

دو سال بعد در آستانه انتخابات مجلس ششم آرایش نیروها بکلی متفاوت بود. جنبش اصلاح طلبی که در این فاصله هرچه بیشتر رادیکال

شده بود، ارتباط گیری از طریق اینترنت نقشی مهم در جنبش اخیر، چه از لحاظ اطلاع رسانی و انتشار عکس و ویدئو ها، و چه از نظر سازماندهی تظاهرات و شعارها بازی کرده است. حتی بسیاری از سایت های دولتی حامی آقای احمدی نژاد پس از آغاز درگیری ها از سوی جوانان هک شد و مورد حمله قرار گرفت. به همه این دلایل، موتور اصلی جنبش کنونی جوانان هستند. افشار متوسط شهری پایگاه دیگر جنبش اعتراضی به حساب می آیند: پزشکان، مهندسين، دانشگاهیان، فرهنگیان، کارمندان دولت و بخش بزرگی از هنرمندان. هر چند همه اینها در مخالفت با سیاست های آقای احمدی نژاد با هم توافق دارند اما هیچ گونه همگرایی میان خواست هایشان در دراز مدت وجود ندارد. سیاست های اقتصادی آقای احمدی نژاد ضرری یکسان برای همه آنها به همراه نداشته است. با اینهمه بنظر می رسد که آرزوی برقراری حکومت قانون، آزادی مطبوعات، پایان دادن به امتیازهای دولتی... از یک سو و نگرانی از بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی و ماجراجویی های بین المللی و... از انگیزه های اصلی آنها در حمایت از آقای موسوی بوده باشد.

بخشی از بورژوازی بزرگ نیز از آقای موسوی حمایت می کند. ترکیب این گروه که هم شامل پزشکی می شود که در بیمارستان های تهران (که بیشتر به یک هتل چهار ستاره شبیه است) برای هر عمل جراحی میلیون ها تومان دریافت می کند، و هم تازه ثروتمند شده های بعد از انقلاب را در بر می گیرد (اعم از تکنوکرات های نزدیک به رژیم، مقاطعه کارها، کارخانه دارها، تاجرها) به همان غریبی انگیزه هایشان برای دفاع از آقای موسوی است. برخی از او انتظار کارآمدی اقتصادی دارند، گروهی در او توانایی عادی کردن روابط با غرب را می بینند، و بالاخره حمایت بسیاری نیز از وی نه بخاطر علاقمندی به او بلکه بخاطر مخالفت با آقای احمدی نژاد است.

ناهمگونی ترکیب حامیان آقای موسوی در عین حال هم یک نقطه ضعف به حساب می آید و هم یک نقطه قوت. در کوتاه مدت این ناهمگونی پیوستن عناصر متزلزل را به جنبش راحت تر می کند. افراد دو دل بسیار آسان تر به جریانی می پیوندند که در آن هم استاد دانشگاه حضور دارد و هم دکتر عالی مرتبه و هم هنرپیشه ها و کارگردان های شناخته شده. اما در دراز مدت شانس از نفس افتادن و تفرقه در جنبش افزایش می یابد. نباید فراموش کرد که عنصر مشترک همه آنها این است که به این جنبش پیوسته اند مخالفت شان با آقای احمدی نژاد است و نه ایمانشان به برنامه های آقای موسوی.

طرفداران غرب و بازگشت سلطنت نیز در این جنبش فضای خوبی برای تبلیغات خود یافته اند هرچند که تاثیر فعالیت های این گروه بسیار محدود است. آنها که بطور وسیع در رسانه های غربی (تلویزیون صدای آمریکا و بی بی سی) حضور دارند از هر فرصتی استفاده می کنند تا نفرت مردم را به سوی کشورها و شخصیت هایی هدایت کنند که دوست غرب به حساب نمی آیند. بدین ترتیب است که عرب ستیزی آنها بیشتر دامن سوریه و لبنان را می

طلبان تقسیم می شود. در چنین صورتی می توان حتی حرف از نوعی دولت آشتی ملی به میان آورد و صدمات وارد آمده به نظام را ترمیم نمود. در سناریوی همزیستی چپ، پس از ابطال انتخابات و برگزاری مجدد آن، دولت موسوی بر سر کار خواهد آمد. اما البته در آن اصول گرایان و میانه روها وزن خود را خواهند داشت. این همان سرنوشتی است که دولت های آقای خاتمی در دو دوره ریاست جمهوری اش گرفتار آن بودند. طبیعی است که هم پایداری هر کدام از این دو سناریوها و هم شدت و ضعف رنگ ها در آنها با توان و عمق و پایداری جنبش و توازن قوا در ارتباط مستقیم است. سناریوی دوم اما تأثیرات بین المللی کاملاً متفاوتی بهمراه خواهد داشت درستی سیاست رئیس جمهور اوباما را در مورد ایران تأیید خواهد کرد. تبلیغات محافظه کاران و جنگ طلبان اسرائیل بی اثرتر خواهد شد. سناریوی سوم آنست که با طولانی شدن درگیری بین جناح آقای احمدی نژاد و دیگران، جنبش ادامه پیدا کند و به مرور تعمیق شود، و در نهایت برای خود رهبرانی خارج از کادر نظام بجوید. واقعیت آنست که امروز چنین رهبرانی نه در چپ و نه در راست وجود ندارند. آنچه احتمال پیدایش این سناریو را باز هم ضعیف تر می کند آنست که رادیکالیزه شدن جنبش منطقاً منجر به فروپاشی جبهه متحد کنونی بر علیه احمدی نژاد می شود. از سوی دیگر برای اینکه یک جنبش بتواند در طول زمان ادامه یابد، احتیاج به آرمان های مشخص و سازماندهی دارد و امروز در ایران نیز مانند بقیه جهان چنین آرمان هایی هنوز در پرده قرار دارند.

1- NAZILA FATHI, NewYork Times
January 20, 2008 <http://www.nytimes.com/2008/01/20/w...>

۲- این دو رسانه به زبان فارسی از طریق ماهواره پخش می شوند. صدای آمریکا بصورت ۲۴ ساعته و بی بی سی هر روز عصر بین ساعت ۵ تا ۱ بامداد. بنظر می رسد که تأثیر بی بی سی بر روی افکار شهری بیشتر باشد.
۳- از این جمله اند شایعه ارسال موشک های ضد نفر از سوی سوریه و لبنان و آمدن نام ونزوئلا در نامه کارکنان وزارت کشور همچون کشوری که ارزش های اسلامی در آن در حال انتشار است: «اگر کسی رئیس جمهور شود و ارزشهای اسلامی که اکنون در لبنان، فلسطین و ونزوئلا و دیگر نقاط جهان منتشر شده آسیب ببیند، رأی دادن به او جایز نیست و حرام است.»

اطلاعیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره ۴- انتخابات ریاست جمهوری. اطلاعیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره انتخابات ریاست جمهوری: سایت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (در <http://www.jameehmodarresin.org/ind...> تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۷۶)

افزایش شکاف طبقاتی. روزنامه سرمایه شماره ۵- <http://sarmayeh.net/ShowNews.php?12971> ۶۸۱۸ شهریور ۱۳۸۷

برگرفته از سایت دوستان لوند

نژاد دقیقاً از جمله با استفاده از نارضایتی افشار محروم بود که در دوره قبل به قدرت رسید. هرچند رفرفرم های نتو لیبرالی نه تنها در دوران وی متوقف نشد بلکه به اثرات ویرانگر آنها، عوارض گشایش کامل دروازه های تجاری کشور و صادرات انبوه کالا افزوده شد که ورشکستگی بخشی از صنایع و رشد بیکاری را به همراه داشت. شکاف طبقاتی در دوران حکومت احمدی نژاد همچنان افزایش یافت (۵). با اینهمه عدم حضور افشار زحمتکش در جنبش می تواند پدیده ای گذرا باشد. در دوران انقلاب ۱۳۷۹ نیز زحمتکشان پس از افشار میانه شهری وارد میدان شدند. اما تفاوت مهم دیگر این جنبش با انقلاب ۱۳۷۹ در جای دیگری است: تمام رهبران جنبش کنونی از دل حاکمیت ایران بیرون آمده اند و به نظام وفادارند، در حالیکه در دوران دیکتاتوری شاه هیچ صدای مخالفی در درون حاکمیت پذیرفته نمی شد و لاجرم هر گونه مخالفتی با شاه مستقیماً به زیر سوال بردن نظام وی می انجامید. این ویژگی جنبش هم نقطه قوت آن به حساب می آید و هم از سوی دیگر افق رادیکال شدن آنرا محدود می کند. اگرچه وجود شخصیت های بیرون آمده از حاکمیت در رهبری جنبش، به آن قانونیت می بخشد و پیوستن افراد متزلزل را به آن راحت تر می کند، اما از سوی دیگر هرگونه تعمیق و رادیکال شدن جنبش می تواند به تفرقه در رهبری و جدا شدن شخصیت های آن بیانجامد. در واقع هنوز پیوند های همه رهبران جنبش با نظام به آن اندازه مستحکم است که هیچکدام از آنها آرزوی گورباچف و یا بلتسین شدن را در سرنهروارند. بی شک سرنوشت نهائی اولی و جایگاهی که دومی به خود در تاریخ روسیه اختصاص داده مشوق چنین آرزوهائی نیز نیست.

سناریوهای متفاوت و عوارض آن بر نظام

در شرائط کنونی سه سناریوی متفاوت قابل تصور است. اول آنکه جناح آقای احمدی نژاد بدون هیچگونه عقب نشینی ای بر مواضع خود تکیه کند و با سرکوب جنبش و منزوی کردن دیگر جریان ها، قدرت را در ایران قبضه کند. با توجه به وضعیت کنونی جنبش، این کار نه در داخل نظام و نه در خارج نظام آن بدون برجای گذاشتن جراحات های عمیق غیر ممکن است. مجموعه نظام از چنین عملکردی به شدت صدمه خواهد خورد و مواضع آن تضعیف خواهد شد. در سطح بین المللی نیز سیاست گشایش رئیس جمهور اوباما در مورد ایران از سوی محافظه کاران و دولت یهود شدت زیر حمله خواهد رفت. در واقع در قدرت ماندن احمدی نژاد پس از تظاهراتی چنین وسیع بهترین خوراک برای تبلیغات را به محافظه کاران و محافل جنگ طلب اسرائیل می دهد. سناریوی دوم پیدایش نوعی همزیستی است؛ از نوع راست و یا چپ آن. در سناریوی همزیستی راست آقای احمدی نژاد بر سر قدرت باقی می ماند اما افراط هایش مورد انتقاد قرار می گیرد و بخشی از قدرت دولتی او بین اصول گرایان، میانه روها و حتی شاید اصلاح

شده و با تکیه به رای مردم امیدوار بود که اکثریت مطلق را در مجلس به دست آورد در عمل جریان های میانی را به اتحاد با محافظه کاران کشاند. آقای رفسنجانی که در این انتخابات از تهران نامزد شده بود با یک رای توهمین آمیز (آخرین رتبه رای) و با اتهام تقلب برای بدست آوردن همین رتبه، عملاً از وارد شدن به مجلس صرف نظر کرد. آقای کروی نیز که نامزد ریاست مجلس شده بود پس از تحمل انتقادهای شدید اصلاح طلبان در نهایت با رای نیروهای میانه و محافظه کار به این مقام رسید. رادیکالیزم جریان اصلاح طلبی که بر شور و شوق مردم تکیه داشت هر روز عناصر بیشتری را در درون حاکمیت از خود دور می کرد. بدین ترتیب بود که به دنبال نامه رهبر به آقای کروی رئیس مجلس، لایحه مطبوعات در مجلس بدون هیچ مقاومت جدی ای مسکوت ماند و از این زمان بود که به آرامی شور و شوق مردم نیز در حمایت از اصلاح طلبان رو به فروکش گذاشت و خاتمی نیز هرچه بیشتر در مواضع اش عقب نشینی کرد.

آنزمان درگیری مابین اصلاح طلبان و جناح میانه آنچنان شدت یافته بود که تصور اینکه یکروز مجدداً همه آنها در جبهه ای مشترک گرد آیند مشکل بنظر می رسید. اما بصورتی تاریخی در ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی مکانیزمی عمل کرده که به محض یورش یک جناح برای قبضه قدرت، تمام جناح های دیگر را بر علیه آن متحد می کند. در واقع مستقل از افراط های آقای احمدی نژاد و حزب پادگانیش، آنچه توانسته نهائی را بهم نزدیک کند که هم حوزه های مالی و هم اعتبار سیاسی شان مورد یورشی خشن قرار گرفته، فعال شدن همین مکانیزم است. امروز ترکیب نیروهائی که به جنبش می پیوندند هرچه وسیعتر می شود. بجز کاندیدای ناکام سوم این انتخابات، آقای محسن رضائی، نامزد اصول گرا و از بنیانگذاران سپاه پاسداران، آیات عظام منتظری و زنجانی، صانعی و اردبیلی نیز به نحوه عملکرد وزارت کشور و شیوه برخورد به تظاهرکنندگان اعتراض کرده اند. وسیع تر شدن ترکیب کسانی که از درون حاکمیت به جنبش می پیوندند لاجرم به انزوا و ضعف روانی جناح احمدی نژاد منجر می شود. ولی آیا این به تنهایی برای عقب نشینی آنها کافی است؟

نقاط ضعف و قدرت جنبش

بزرگترین نقطه ضعف جنبش کنونی غیبت افشار مردمی در آن است. در واقع جنبش اصلاح طلبی هرگز پرچم دار عدالت اجتماعی نبوده و تلاش هایش را بیشتر در چارچوب بازبینی ساختارهای حکومتی برای دستیابی به نوعی مردم سالاری لیبرالی - اسلامی متمرکز کرده است. رفرفرم های اقتصادی که اغلب در جهت رهنمود های صندوق بین المللی پول بودند از دومین دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی آغاز شدند و در تمام دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی ادامه یافتند. این رفرفرم ها به ویرانی وضعیت بخش بزرگی از افشار میانه و پائین منجر شد. آقای احمدی

جمهوری اسلامی و داستان "مرد پیر و دریا" (در ایران چه می‌گذرد؟ مقاله‌ی سوم)

محمدرضا نیکفر

چه اتفاقی افتاده است؟

می‌گویند "کودتا" شده است؛ ولی مگر کودتا حادثه‌ای خارق عادت در عرصه‌ی قدرت نیست؟ آیا چیزی رخ داده که خلاف نظم عادی امور باشد؟

اگر به میرحسین موسوی اذن تشکیل کابینه را می‌دادند، باز جهشی کیفی در امور پدید نمی‌آید. کابینه را در جایی مستقر می‌کردند که فاصله‌ی بیشتری از گرانیگاه قدرت داشته باشد، همان کاری که در زمان محمد خاتمی کردند. باز هم امیدها را به یاس تبدیل می‌کردند، اما در یک فاصله‌ی زمانی طولانی‌تر. این بار ولی زمان فشرده شد. به مردم حتماً یک شب هم فرصت انتظار ندادند. درهای شعبه‌های رای‌گیری بسته نشده بود که گفتند احمدی‌نژاد برده است. جنبش پس از ۲۲ خرداد، واکنشی بود به این زمان کوتاه شده، به این آب سردی که روی بخش‌های بزرگی از مردم ریختند. پیشتر، بدن‌ها گرم شده بود. چند هفته بود که توده‌های بزرگ به تغییر امید بسته بودند و کاملاً مطمئن بودند که تغییری رخ خواهد داد و چون رخ نداد، شگفت‌زده شدند و فریاد برکشیدند. جنبش پس از ۲۲ خرداد را جنبش پیش از ۲۲ خرداد برانگیخت. توجه به این نکته‌ی ساده برای تعیین خصلت جنبش بسیار مهم است. شامگاه ۲۲ خرداد چرخشگاه بود. چرخشی که صورت گرفت، از امید به خشم بود، از انتظار به ناکامی بود. بخش بزرگی از مردم، به‌ویژه طبقه‌ی متوسط شهری، به انتخابات امید بسته بود؛ تصور می‌کرد این شانس وجود دارد که سیستم، تعاملی سازنده با این طبقه را بیاغازد؛ تصور می‌کرد شانس وجود دارد برای آنکه احمدی‌نژاد پس رانده شود، احمدی‌نژاد به عنوان نماینده‌ی سیاسی که با عوام‌گرایی‌اش، با زهد ربیایی‌اش، با شیوه‌ی مدیریت چکشی ویران‌گرش وجود و شعور مدنی را می‌آزارد. میان طبقات اجتماعی دیوار نکشیده‌اند. وقتی در اینجا از طبقه سخن می‌گوییم با نظر به افقی است که ویژه‌ی یک شأن اجتماعی است و سنخ‌نمای سنخی خاص در یک دوره است. در برابر جمهوری اسلامی و شخص احمدی‌نژاد مجموعه‌ای از مخالفت‌ها شده است و می‌شود. آن مخالفت‌هایی بیشترین بازتاب را یافت، تکرار شد و پژواک ایجاد کرد که در افق بیانی طبقه‌ی متوسط شهری ایران می‌گنجد. در اینجا منظور به‌طور مشخص قشرهای میان‌حال شهرهای بزرگ، بویژه زنان و مردان جوان، تحصیل‌کردگان و متخصصان است، کسانی که منش دستگاه، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی آن، نحوه‌ی کادرگزینی آن، فرهنگ و سلیقه و زیبایی‌شناسی آن به پس راندن و خرد کردن آنان گرایش دارد. احمدی‌نژاد، که از روز

می‌گیرد، که بنیه‌اش را به تحلیل می‌برد. پس از خمینی، احمدی‌نژاد انقلابی‌ترین چهره‌ای است که نظام اسلامی به خود دیده. او چه پدیده‌ای است؟ آنچه در تحلیل‌های انتقادی درباره‌ی او، خود شایسته‌ی انتقاد است، معرفی او به عنوان پدیده‌ای غریب است، معرفی او به عنوان کسی است که پنداری برانده‌ی ایرانیت نیست. او اما جلوه‌ای از همین ایرانیت ماست.

پدیده‌ی احمدی‌نژاد

احمدی‌نژاد پدیده‌ی غریب و همه‌نگام آشنایی است. رفتار او در چشم بسیار کسان یادآور برخورد خشن و توهین‌آمیز یک جوانک بسیجی تفنگ به دست در برابر شهروندان محترمی است که چنان تحقیر می‌شوند که دیگر جهان را نمی‌فهمند. شأن اجتماعی‌شان، ارج فرهنگی‌شان و منش و سلیقه‌ی‌شان لگدکوب می‌شود، به زندگی خصوصی‌شان تجاوز می‌شود، و دستگاه تبلیغاتی مدام از در و دیوار جار می‌زند که باید شرکزار باشند که در کشورشان این "معجزه‌ی هزاره‌ی سوم" رخ داده است. احمدی‌نژاد حاشیه را بسیج می‌کند تا مرکز قدرت را تقویت کند، مردم مستمند را به دنبال ماشین خود می‌دواند و آنان می‌دوند، در حالی که به عابران دیگر تنه می‌زنند و هیاو و گرد و خاک می‌کنند. محمود احمدی‌نژاد از تبار آن سلاطینی است که مدام در حال جهاد بوده‌اند. او خزانه‌ی مرکز را تهی می‌کند، تا سرحدات را نه آباد، بلکه از نو تصرف کند و به حلقه‌ی ارادت درآورد. او مهندس نظام است، اما نه از آن مهندسانی که در ابتدای حکومت اسلامی در خدمت ملاها درآمدند تا سازندگی کنند و معجزه‌ی پیوند ایمان و تکنیک را به نمایش بگذارند. در ابتدا تکنیک در خدمت ایمان بود. در مورد احمدی‌نژاد، ایمان خود امری تکنیکی است. او رمالی است که دکتر-مهندس شده است. در ذهن او جن و اتم، معجزه و سانتریفوژ، معراج و موشک در کنار هم ردیف شده‌اند. احمدی‌نژاد به همه درس می‌دهد. او ختم روزگار است. در مجلس آخوندی هم درس دین می‌دهد. پیش لوطی هم عنتربازی می‌کند.

احمدی‌نژاد ترکیبی از رذالت و سادملوخی است. او مجموعه‌ای از بدترین خصلت‌های فرهنگی ما را در خود جمع کرده، به این جهت بسی خودمانی جلوه می‌کند: دروغ می‌گوید و ای بسا صادقانه. غلو می‌کند، زنگ است و تصور می‌کند هر جا کم آوردی، می‌توانی از زرنگی‌ات مایه بگذاری و جبران کنی. در وجود همه‌ی ما قدری احمدی‌نژاد وجود دارد و درست این آن بخشی است که وقتی با آزرده‌گی از عقب‌ماندگی‌مان حرف می‌زنیم، از آن ابراز نفرت می‌کنیم. اما آن هنگام نیز که لاف می‌زنیم و خوشبخت‌هیم، باز این وجه احمدی‌نژادی وجود ماست که نمود می‌یابد. احمدی‌نژاد تحقیر شده‌ای است که خود تحقیر می‌کند. سرشار از نفرت است، اما کرامت دارد. به موضوع نفرتش که می‌نگرد، می‌پندارد مبعوث شده است تا او را از ضلالت نجات دهد.

احمدی‌نژاد نماینده‌ی سنتی است جهش‌کرده به

نخست پست و زمخت قلمدادش کردند، در چشم آنان آدم کوچکی است که آمده است تا آنان را کوچک کند. این مقاومت در برابر کوچک شدن، جنبش ضد آن آدم کوچک را برانگیخت. سنخ‌ها برای افق فکر بدیل، که ویژه‌ی جنبش کارگری است، نقد از زاویه‌ی کوچک کردن نیست. منطق فکر، حفظ بزرگی و نجابت ذاتی‌ای نیست که کسی خدشه‌دارش می‌کند، بلکه زدن زیر مناسباتی است که کسی می‌خواهد در آن بزرگ باشد، بزرگ بماند و درست در چارچوب آن کسی می‌آید تا حقارت ایجاد کند.

در جنبش اخیر کسی از گردانندگان بر آن نبود که زیر مناسبات بزند. همه در چارچوب بودند، همه قانونی رفتار می‌کردند. کل برنامه‌هایی که دادند، نه خروج از چارچوب قانونی موجود، بلکه بازگشت به قانون بود. در برنامه‌ها وجه صوری قانون برجسته می‌شد؛ و قانون هر چه صوری‌تر باشد، انسان‌ها در برابر آن، برابر‌تر می‌شوند. کسی اعتراض نداشت که انسان‌های نابرابر در برابر قانون‌های ظاهراً برابرین نشانده می‌شوند و باز نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نابرابری است. اما قانون‌های حکومت اسلامی، برابرینی ظاهری نظام‌های دیگر را ندارند و بر تبعیض دینی و جنسی استوارند. اساس این آپارتاید مورد انتقاد چهره‌های اصلی جنبش ۲۲ خرداد نبود و نیست. جنبش در برابر پوپولیسم فاشیستی، که با شعار عدالت به میدان می‌آید، چیزی از خود عرضه نکرد. پای تقسیم پول نفت به وسط آمد، اما مخاطب طرح، توده‌ی بی‌شکلی بود که رژیم به آن دسترسی بیشتری دارد. جنبش، مهم‌تر از همه، به موضوع بیکاری توده‌ای نپرداخت و به انبوهی از خواسته‌های صنفی بی‌اعتنا ماند. اگر پلاتفرمی برای طرح خواسته‌های صنفی (از جمله خواسته‌های کارگران کارخانه‌های ورشکسته‌ی دولتی، کارگران پیمانی، معلمان و پرستاران) ایجاد می‌کرد و خواست سیاسی و خواست صنفی را به هم پیوند می‌زد، نیروی اجتماعی بیشتری می‌یافت، شاید چنان بیشتر که رژیم را به عقب‌نشینی‌هایی اساسی و می‌داشت. حرکت، یکباره پدید نیامد و گسترده و پرشتاب نشد. جنبش جنبایی خود را داشت و رهبران را هم با خود برد. دموکراتیسم آن مدام رشد کرد و جامعه به یکبار این حس را کرد که می‌تواند آنچه را در سینه نهان کرده، برون ریزد. فرصت کم بود، و گر نه بسیاری عقده‌ها گشوده می‌شدند. مردم خودآگاهی دیگری به دست آوردند، حتماً آنانی که از احمدی‌نژاد پشتیبانی کردند. در آنان نیز انتظارهایی برانگیخته شده که برآورده شدن همان‌ها رژیم را بحران‌زده می‌کند و اگر برآورده نشوند، که نمی‌شوند، سرخوردگی‌هایی جدی در پی می‌آورند.

احمدی‌نژاد، محافظه‌کار نیست. او در مناظره‌ها، که جدل‌هایی میان "خودی‌ها" بودند، برای عدالت‌خواهی‌اش و مبارزه‌اش با فساد به مانع‌هایی در درون خود نظام اشاره کرد. اکنون او رئیس است و باید این مانع‌ها را کنار زند. این کار تنها با بحران‌آفرینی ممکن است. مراجع سنتی در درون نظام بر سر او توافق نداشتند. جنبش که پیش می‌رود، احمدی‌نژاد هم به نوعی می‌دود و این دویدن، انرژی‌ای از دستگاه

سخنگو، نه لزوماً خود سخن. وقتی این بی‌زاری در جمع بیان شود و فریاد زده شود، یک روند رهایی‌بخش آغاز می‌شود که مشخصه آن خودآگاهی و اطمینان به خود است. اینجاست که امکان‌هایی پدید می‌آید تا رهایی تا حد پس راندن ایدئولوژی پیش رود، آگاهی دیگری شکل گیرد و به اصطلاحی فنی، سوژه (نهاد انسانی)، سوژه‌ی دیگری شود.

در دوره‌های جنبش، انسان در عرض یک روز چیزهایی می‌آموزد، که ممکن است در ظرف ده سال نیاموزد. آموزش‌های فشرده و نافذ روزهای جنبش، انقلابی فکری ایجاد می‌کند. پایداری آموزش‌ها بستگی به نحوه‌ی انباشته شدن و حفظ آنها دارد، آن هم نه تنها در حافظه‌ی فردی، جامعه است که بایستی آنها را مجتمع کند و در محفظه‌های خاصی (انجمن‌ها، مکان‌ها و زمان‌های ویژه‌ی یادآوری، نمادها) نگهداری کند. جوانان اکنون دارند از جامعه می‌پرسند و از یادرفته‌ها را به یاد جامعه می‌آورند. میان نسل‌ها گفت‌وگویی آغاز شده است که مدتها وجود نداشت. جوانان پیران را مسئول شکست‌ها و ناکامی‌ها می‌دانستند و نمی‌دانستند بر آنان چه گذشته است. اکنون خود با چشم خویش می‌بینند که مشکل‌ها چه هستند و پرس‌وجو می‌کنند که چه بوده‌اند. به نظر می‌رسد که هنوز زخمه بر آن نقطه‌ای از تار وجود جامعه نخورده است که قوی‌ترین نوا از آن برخیزد. آن نقطه‌ی جادویی، یا در میان طبقه‌ی متوسط شهری نیست یا اینکه این طبقه هنوز نتوانسته است ارتعاش‌های خود را به بقیه‌ی مردم منتقل کند. رژیم هنوز پایگاهی قوی در میان مردم دارد. دیدن این موضوع نه امتیاز دادن به دستگاه، بلکه دعوت به واقع‌بینی و چارمجویی است. شرط مقابله با دستگاه سرکوب، رسوخ در پایگاه توده‌ای رژیم است. انقلاب بهمن نشان داد که برای از کار افتادن دستگاه سرکوب، بایستی میان بدنه و سر آن شکاف افتد و شرط این کار آن است که جریان اجتماعی مخالف چنان قوی شود که بدنه‌ی نیروی نظامی را مردد کند، فلج کند، به سمت خود بکشد.

قدرت جنبش دموکراتیک هنوز در حد پیشبرد فراخوان به یک اعتصاب توده‌ای نیست. در این مورد تلاش ناموفقی صورت گرفت، که با تحلیل آن بهتر می‌توان به ضعف‌های جنبش پی برد. اعتصابی که برای برگزاری آن در روز سه‌شنبه ۲۶ خرداد فراخوان‌هایی داده شده بود، از نوعی است که بدان "اعتصاب نمایشی" می‌گویند. این نوع اعتصاب، زمان محدودی دارد (مثلاً یک روز) و با آن اعتصاب‌کنندگان قدرت خود را به نمایش می‌گذارند، پیامی قوی به جامعه می‌دهند و این هدف را دنبال می‌کنند که طرف مقابل خود را بترسانند و احیاناً مجبور به عقب‌نشینی کنند. پیش از آن بایستی ارتباط و همبستگی لازم میان اعتصاب‌کنندگان برقرار باشد. اعتصاب نمایشی توده‌ای، اعتصابی است که توده‌ی وسیعی را دربرمی‌گیرد، رشته‌ای از کارخانه‌ها را، کل بازار را، کل یک صنف را، کل یک منطقه را، کل کشور را. پیش‌درآمد اعتصاب نمایشی توده‌ای معمولاً مجموعه‌ای از اعتصاب‌ها و

که زیاده‌روی نکنند و به جهاد نفس بپردازند. روحانیت هم که در ماجرای اخیر خوب امتحان خود را پس داد. دو سه نفر اعتراض کردند، بقیه دم برنیاوردند. به ولی نعمت خود پشت نکردند. از دینشان جز این برنمی‌آید، و این گونه، هم دینشان را دارند، هم دنیایشان را. به مردم هم که وعده‌ی غنی‌سازی همه‌جانبه را می‌دهند، غنی‌سازی ولایات را، غنی‌سازی فقرا را، غنی‌سازی اورانیوم را.

در دوره‌ی اول ریاست احمدی‌نژاد، بالا رفتن بهای نفت، مانع از آن شد که ورشکستگی اقتصادی آشکار شود. در دوره‌ی جدید، ممکن است از این معجزه‌ها رخ ندهد و پوپولیسم غنی‌سازی به غنی‌سازی اورانیوم محدود شود. هر چه رژیم خود را بیشتر در معرض تهدید ببیند، به اورانیوم علاقه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. می‌گویند پیشوا در باره‌ی شکست و سقوط صدام حسین به یک جمع‌بست اتمی رسیده است. با شناختی که از او داریم، جور درمی‌آید که گفته باشد، اگر صدام حسین واقعاً بمب اتمی داشت، "دشمن" نمی‌توانست او را براندازد. کل ایدئولوژی رژیم اینک در "غنی‌سازی" خلاصه شده است. شوونیسم، بلاهت، تروریسم دینی و تصدق دینی بر "مستضعفان" همه در "غنی‌سازی" جمع شده‌اند. "غنی‌سازی" چاره‌ی استضعاف است و مقابل استکبار. رژیم می‌خواهد ایمان ما، کیسه‌ی ما و زراخانه‌ی ما را غنی کند. باید با آن برنامه‌ای برای آزادی، عدالت، صلح و حفظ محیط زیست مقابله کرد.

ناآگاهی‌ها و عقب‌ماندگی‌های فرهنگی ما باری‌رسان پوپولیسم غنی‌سازی هستند. من به گوش خود از جمعی از اهالی روستاهای اطراف مرکز اتمی آب سنگین اراک شنیده‌ام که در برابر این پرسش که می‌دانید در این مرکز چه می‌کنند، گفتند آبی را درست می‌کنند که برای کشاورزی خیلی خوب است، چون پرمایه است.

مایه‌دار بودن تکنولوژی اتمی در شعور ناسیونالیستی مردم جا گرفته است. حتّاً در نزد اپوزیسیون خارج از کشور – که لایذ باید در جریان بحث‌های پیشرفته‌ی جریان‌های منتقد این تکنولوژی باشند – "اتم" در ذات خود بد جلوه نمی‌کند. کل این اپوزیسیون پرادعا نمی‌تواند ده صفحه متن جدی درباره‌ی خطرهای تکنولوژی اتمی برای انسان و محیط زیست، برای صلح در خاورمیانه و نزدیک و در جهان روی میز بگذارد. این سخن که جنبش اسلام سیاسی، یک دگردیسی ناسیونالیسم است، توضیح‌دهنده‌ی بسیاری از واقعیت‌هاست، از جمله واقعیت جذابیّت موضعی آن برای دیگر شکل‌های ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی. احمدی‌نژاد با دو شعار عظمت‌طلبی ملی و عدالت، مردم‌فریبی می‌کند. او البته به قصد فریب این شعارها را نمی‌دهد. هم عظمت‌طلبی و هم نوعی از عدالت‌خواهی از ارکان الهیات سیاسی هستند.

گسست ایدئولوژیک از رژیم هنوز پیش رفته نیست. اگر زمانی گسستی صورت گیرد، این جدایی، جدایی یکباره از همه‌ی آن بینش و منشی نیست که سیستم سیاسی آپارتاید جنسی و دینی نمودی از آن است. گسست، نخست به صورت نافرمانی بروز می‌کند و بیزاری از

مدرنیت. او مظهر عقب‌ماندگی مدرن ما و مدرنیت عقب‌مانده‌ی ماست. او اعلام ورشکستگی فرهنگ است.

احمدی‌نژاد نشان فقدان جدیت ماست. آن زمان که در قم گفت، هاله‌ی نور او را دربرگرفته، حق بود که حجج اسلام این حجت را جدی گیرند، عمامه بر زمین کوبند، سینه چاک کنند و لباس بر تن او بردند تا تکه‌ای به قصد تبرک به چنگ آورند. آن زمان که از دستیابی به انرژی هسته‌ای در آشیخ‌خانه سخن گفت، حق بود مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل می‌شدند، حق بود بر سر در آموزش و پرورش می‌نوشتند "این خراب‌شده تا اطلاع ثانوی تعطیل است" و آموزگاران از شرم رو نهان می‌کردند.

احمدی‌نژاد از ماست. طرفداران او نیز هم‌ولایتی‌های ما هستند. میان احمدی‌نژاد با گروهی از رهبران اپوزیسیون فرق چندانی نیست. در روشنفکری ایرانی هم نوعی احمدی‌نژادپرست وجود دارد، آنجایی که پاهو می‌گوید و در عین غیرجدی بودن، سخت جدی می‌شود. در وجود چپ افراطی ایران، از دیرباز احمدی‌نژادی رخنه کرده است. منهای مذهب، یا با مذهبی که گفتار و مناسک دیگری دارد. سرهنگهای لوس آنجلس همگی مقداری احمدی‌نژاد در درون خود دارند. احمدی‌نژاد رضاشاهی است با تعصب مذهبی، البته رضاشاهی در اوایل کارش.

احمدی‌نژاد نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی "مردمی" جمهوری اسلامی است، جنبه‌ای که اکثر منتقدان آن نمی‌بینند، زیرا هنوز از انتقاد از دولت به انتقاد از جامعه نرسیده‌اند و از هم‌دستی‌ها و همسویی‌های دولت و جامعه غافل‌اند. اکنون همه چیز با ثقل و کودتا توضیح داده می‌شود. تقلبی صورت گرفته، که ابعاد آن را نمی‌دانیم. برای اینکه نیروی پوپولیسم فاشیستی دینی را نادیده نگیریم، لازم است همه‌ی تحلیل‌ها را بر ثقل و کودتا بنا نکنیم. رأی احمدی‌نژاد یک میلیون هم باشد، بایستی ریشه‌ی اجتماعی فاشیسم دینی را جدی بگیریم.

موقعیت نیروها

احمدی‌نژاد به هر حال، با هر میزان رأیی که داشت، برنده اعلام شد. معلوم بود که سیستم از او حمایت می‌کند. او کاری می‌کند که دستگاه کارکرد واقعی‌اش را داشته باشد؛ دستگاه در او کارگزار معتمد خود را می‌بیند. به درستی گفته‌اند که رهبر در دوره‌ی او به رهبری واقعی تبدیل شد. اطرافیان ولی فقیه هر چه صغیرتر باشند، او ولی‌تر است. ولایت پیشوا و صغارت خاص رئیس‌جمهور در و تخته را به هم جور می‌کند. نظامیان در شیوه‌ی کنونی تنظیم امور، نظم بهینه را می‌بینند. آنان راضی‌اند. خدمه و حشمه نیز عزت و مقام خود را محفوظ می‌بینند. شاید می‌پندارند که بقیه‌ی مسائل را می‌توانند با زور و پول حل کنند. مخالفان را سرکوب می‌کنند، به منتقدان دایره‌ی قدرت عتاب می‌کنند

جنبش ۲۲ خرداد حمله‌ی مهمی بود. ایران دیگر آن ایران پیش از جنبش نیست. رژیم، رسواتر و وحشی‌تر از پیش شده است. مرحله‌ی تازه‌ای از تنش‌های درونی آن ایجاد شده است که موضوع آن تعیین سرنوشت عده‌ای از کادرهای قدیمی رژیم است.

از آرامشی که برقرار شده و احیاناً مدتی ادامه خواهد یافت، ناپستی ناامید شد. کیفیت و کمیت انرژی حرکت‌های پس از ۲۲ خرداد، نمی‌توانست چندان فراتر از چیزی باشد که در هفته‌ها و روزهای مشرف به آن انباشته شده بود. دوره‌ای دیگر برای جمع کردن انرژی لازم است.

۱۰ تیر ۱۳۸۸

برگرفته از سایت اخبار روز

این مقاله به درخواست نشریه‌ی اینترنتی "روزنامه‌نگاران ایرانی" نوشته شده است.

[http://](http://iranianjournalists.blogspot.com)

iranianjournalists.blogspot.com

در ایران چه می‌گذرد؟ - مقاله‌ی یکم

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=21211>

در ایران چه می‌گذرد؟ - مقاله‌ی دوم

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=21977>

حرکت‌های کوچکتر است. گاه حادثه‌ای چنان بزرگ رخ می‌دهد که اعتصاب بزرگ بدون پیش‌درآمد برگزار می‌شود. در نمونه‌ی اخیر حادثه بزرگ بود، اما گویا برای همه‌ی قشرهای جامعه آن چنان بزرگ نبود که خود به این فکر افتند که دست به اعتصاب زنند یا فوراً با شنیدن لفظ اعتصاب آن را در هوا بیاورند. قلب اعتصاب همگانی، طبقه‌ی کارگر است. بازار سنتی نقش گذشته‌ی خود را در اعتصاب توده‌ای ندارد، هر چند هنوز بستن حجره و مغازه نماد اعتصاب عمومی تصور می‌شود. اعتصاب عمومی در ایران به یک جبهه‌ی مردمی نیاز دارد. این جبهه هنوز شکل نگرفته است. انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از اعتصاب‌های کوچک صنفی و سیاسی پیش‌درآمد اعتصاب عمومی هستند. اعتصاب، پدیده‌ای سرایت‌کننده است، هر گاه زمینه‌ی اجتماعی و روانی سرایت و الگوهای تقلیدپذیر وجود داشته باشند. سرایت احتیاج به اشتراک منافع، کانال‌های روانی و همدلی‌های طبقاتی و جبهه‌ای دارد. هنوز کانال‌ها و همدلی‌های لازم پدید نیامده‌اند. شاید حق با رُزا لوگزامبورگ باشد که گفته است: اعتصاب توده‌ای نیست که انقلاب را ایجاد می‌کند، بلکه انقلاب است که به اعتصاب توده‌ای میدان می‌دهد. در انقلاب ایران چنین بوده است. بایستی مدام به درس‌های آن بازگشت. انقلاب طبعاً تکرارشدنی نیست. نه مردم ما آن مردم‌اند، نه دولت آن دولت است. اما اکنون گویا آن فاصله‌ی لازم با انقلاب ویرانگر ۵۷ پدید آمده است، تا مردم از تحول عمیق تازه‌ای نترسند. آیا تحولی که ممکن است پیش آید، تابع شکاف‌های درونی رژیم است؟ آیا مردم خود آن انگیزه و زور را ندارند، که در برابر کلیت رژیم صفی را تشکیل دهند و بدون توجه‌ی خاص به آنچه در داخل دولت می‌گذارد، مبارزه‌ی خود را پیش برند؟ موضوع را ناپستی این گونه ببینم و از این که جنبش دموکراتیک با استفاده از تضادهای دستگاه پیش می‌رود، احساس شرم کنیم. موضوع چیست؟ ویژگی دولت برآمده با انقلاب بهمن همپوشی‌های آن با جامعه است. دولت و جامعه درهم می‌روند، بسیار بیشتر از آنی که در یک دولت غیردمکراتیک ولی عادی (مثل دولت شاه، مثل حکومت‌های کودتایی و نظامی، مثل نظام‌های اشرافی) دیده می‌شود. در پیوند با این همپوشی و درهم‌روی گسترش پهنه‌ی همگانی در ایران پس از انقلاب است. دولت می‌کوشد این پهنه را محدود سازد، در عین حال به دلیل ویژگی‌هایش آن را گسترده می‌کند. این

سخنرانی کورش مدرسی در لندن

اوضاع سیاسی اخیر ایران

<http://www.youtube.com/watch?v=w7SvEwUmLQg&feature=related>